

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فرهنگ عاشورایی

(۸)

کارکردهای سیاسی در قیام عاشورا

نام کتاب: فرهنگ عاشورایی - جلد ۸
«کارکردهای سیاسی در قیام عاشورا»
مؤلف: جمعی از نویسندگان
ناشر: مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)
نوبت چاپ: دوم
چاپخانه: مجاب
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
تاریخ نشر: ۱۳۸۸ هـ. ش
شابك: ۹۶۴-۷۷۵۶-۶۷-۴

تمامی حق ترجمه و نشر برای مجمع محفوظ است.

تهران. ص.پ: ۱۴۱۵۵/۷۳۶۸ ; قم. ص.پ: ۳۷۱۸۵/۸۳۷

www.ahl-ul-bait.org

هو الشهيد

مقدمه:

نَظَرَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله) إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام) وَهُوَ مُقْبِلٌ، فَأَجْلَسَهُ فِي حِجْرِهِ وَقَالَ: «إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا»^(۱).

رسول خدا (صلى الله عليه وآله) به حسین بن علی نگاه می کرد در حالی که به طرفش می آمد، او را گرفت و بر روی پای خود نشانید و فرمود: همانا در دل های مؤمنین حرارتی نسبت به شهادت امام حسین (علیه السلام) است که هیچگاه سرد نمی گردد.»

مسلمانان همواره علاقه فراوان و عشق وافر نسبت به حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) سبط اکبر رسول خدا (صلى الله عليه وآله) داشته اند. این عشق و علاقه در زمان حیات آن حضرت، در دوران قیام ایشان و خصوصاً پس از شهادتش وجود داشته و هیچگاه از بین نرفته است.

این مهم سرّ مگویی ندارد! بلکه آشکارا علت آن معامله با خداوند است. امام حسین (علیه السلام) به خاطر حفظ و احیای دین خداوند از مال، جان، خانواده و همه هستی خود گذشت و در این مسیر دعوت خدای متعال را اجابت کرد و در نتیجه نام، یاد و محبت او حیات جاودانه پیدا کرد و مصداق کریمه شریفه شد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» (انفال ۲۴).

در واقع آنچه حضرت سید الشهداء (علیه السلام) در احیای دین خداوند انجام داد، الگویی پایدار برای همه مسلمانان تا قیام قیامت است. قیام برای اقامه حق و زدودن باطل و جلوگیری از کژیها و بدعت ها در دین خداوند! و در این مسیر از شهادت استقبال کردن و هیچ ارزشی را از احیای کلمه الله بالاتر ندانستن و از انحراف در امت پیامبر جلوگیری کردن!

همانگونه که آن حضرت خود فرمود: «إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا لِبَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي (صلى الله عليه وآله) أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ (علیه السلام)».

و همانگونه که همه پیامبران الهی با توکل بر خدای متعال در صدد انجامش بوده اند؛ اصلاح جوامع بشری از طریق دشمنی با ظالمان و دستگیری از مظلومان و نیز جلوگیری از فساد، تباهی و فحشاء، و تبلیغ حقیقت، عدالت، کرامت و فضیلت در بین تمامی انسانها!

و همانگونه که حضرت شعیب پیامبر (علیه السلام) در تبیین رسالت و مأموریت خود گفت: «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ». (هود ۸۸)

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام) افتخار دارد در راستای احیاء و گسترش فرهنگ و معارف اسلامی و نیز حراست از حریم قرآن مجید و سنت پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله) و همچنین بزرگداشت نام، یاد و زندگانی اهل بیت (علیهم السلام) اقدام به برگزاری همایش های فرهنگی و علمی نماید.

از جمله این همایش ها، همایش امام حسین(علیه السلام) بود که در سال ۱۳۸۱ هـ.ش (۲۰۰۳ م) در تهران و در سال ۱۳۸۲ هـ.ش (۲۰۰۴ م) در دمشق برگزار گردید.

اندیشمندان و صاحبان علم و قلم مقالات فراوانی را برای غنای هرچه بیشتر این همایش به دبیرخانه آن ارسال کردند و نتیجه تلاش های علمی آن عزیزان انتشار پانزده جلد کتاب گردیده است که اکنون در دسترس علاقه مندان قرار گرفته است.

بی شك بررسی و شناخت ابعاد گسترده قیام امام حسین(علیه السلام) با يك همایش و چند مقاله امکان پذیر نمی باشد. چه آنکه این فقط يك قیام نبود بلکه توانست يك فرهنگ ایجاد نماید، فرهنگ عمیقی که در زندگانی مسلمانان تأثیرگذار بوده و هست. فرهنگی که تا کنون نه تنها قدیمی و فرسوده نشده بلکه در طول تاریخ پس از عاشورا، همواره يك امید بوده، يك الگو، يك ارزش و يك فرهنگ، فرهنگ عاشورایی!

فرهنگ عاشورایی امام حسین(علیه السلام) بخوبی توانست فرهنگ آموزشی فهیم و با انگیزه تربیت نماید. عاشقانی که عمق قیام حضرتش را درک کردند و حاضر شدند عزیزترین سرمایه زندگانی خود را در این مسیر در طبق اخلاص گذارده و تقدیم نمایند و با آغوش باز به استقبال شهادت روند. الگوپذیری از فرهنگ عاشورایی حضرت سیدالشهدا(علیه السلام) به اصحاب آن امام همام خلاصه نگردید، بلکه در سالها و قرنهای بعد قیام ها و خروشهایی علیه حکام ظلم و جور را پدید آورد و منشأ بوجود آمدن صحنه هایی از آرمان خواهی، عشق و ایثار و شهادت طلبی در طول تاریخ شد.

فرهنگ عاشورایی، عاشوراها آفرید و کربلاها بوجود آورد و همواره پیروان اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) با عشق و علاقه و با ایمان راسخ، و با برپایی مجالس عزاداری، شعر و نوحه سرایی در زنده نگاه داشتن آن سخت کوشیدند و حتی در مسیر احیای نام و یاد و قیام عاشورایی امام حسین(علیه السلام) از هیچ تلاشی فروگذار نکردند.

آنچه در پیش روی دارید مجموعه مقالاتی در خصوص بررسی و تبیین گوشه ای از فرهنگ عاشورایی حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) می باشد که در چند مجلد تدوین شده است. از آنجا که مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام) نسبت به تهیه و انتشار کتابهای دینی و مورد نیاز پیروان اهل بیت(علیهم السلام) در اقصی نقاط عالم همت می گمارد لذا در هر يك از مجموعه منشورات «فرهنگ عاشورایی» به طرح نقطه نظرات صاحب نظران در این خصوص می پردازد.

با تشکر از مؤلفین محترم، توفیق تمامی اهل فکر، قلم و مطالعه را در شناساندن و شناخت هرچه بیشتر فرهنگ عاشورایی از خداوند متعال خواستارم و برای همه پیروان اهل بیت (علیهم السلام) در هر سرزمین که هستند آرزوی سلامت، موفقیت و رستگاری دارم.

محمد حسن تشیع

معاون فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

کارکردهای سیاسی عاشورا

سید محسن آل سید غفور

مقدمه

زندگانی انسان‌های آزاده به طور عام و حیات مسلمانان به صورت خاص و حیات و ممت شیعیان به نحو خاص تر و به گونه ای ویژه مرهون حیات پیشوایان دین و اولیای الهی است.

اما آنچه از منظر این نوشتار مورد بررسی است، تأمل در حیات سیاسی آن رهنمایان دین و زندگی است. به عبارت دیگر: سنت سیاسی ائمه هدی(علیهم السلام) این است که رهنمای انسان‌های طالب حقیقت در میدان سیاست باشند. در این میان قیام امام حسین(علیه السلام) الگویی است ایده آل که بالنده سازی حیات انسان‌های آزاده و مخصوصاً حیات سیاسی شیعه را از سال شصت و یک هجری تا کنون امکان پذیر ساخته است.

توجه به ثمرات و کارکردهای قیام امام حسین(علیه السلام) تلاشی در پویاتر ساختن فهم قیام حسینی برای طالبان حقیقت و آزادگان عرصه سیاست خواهد بود، زیرا با در پیش روی داشتن نقشه و راهنمای حسینی دیگر عذر و بهانه ای برای فرار از حقیقت نخواهد بود؛ چنان که امام حسین(علیه السلام) به دخترش حضرت سکینه و همسر خود می گوید:

«لَمْ يَبْقِ ابوكَ لَآئِنَ حَرَّةٍ عَدْرًا...»^(۲) پدرت برای هیچ آزاده ای عذری باقی نگذاشته است.

با توجه به مطالب مذکور است که از کارکردهای سیاسی قیام عاشورا به نحوی خارق العاده می توان دنیای شوره زار پر از عطش سیاسی و اجتماعی را سیراب ساخت.

عاشورا حادثه ای است که محدود به زمان و مکان نیست. پس طبیعتاً عاشورائیان نیز در ظرف زمانی خاصی نمی گنجند. عاشورا تمام زمان ها و مکان ها را در می نوردد و تمامی عاشورائیان را مخاطب می سازد. طنین عاشورا در گوش زمان پیچیده است و تمامی مخاطبان خود را در هر دو جبهه (حق و باطل) متوجه خود نموده است.

پس باید در حادثه عاشورا و سازندگان آن تأمل و تحقیق کرد تا جوهره، معنا و حقیقت آن روز به روز آشکارتر گردد. پس از آن، کارکردهای سیاسی آن نیز نمایان و آفتابی خواهند گشت.

بدیهی است که شناخت و بررسی کارکردهای سیاسی عاشورا بسته و درگرو شناخت فضا و موقعیت و محیط سیاسی ای است که منجر به پدیدار شدن حادثه عاشورا گشته است. به عبارت دیگر: باید آن فضا و جغرافیای تاریخی را شناخت و در آن تأمل کرد تا این نکته معلوم گردد که جوّ و فضای سیاسی به چه صورت آلوده و فاسد گشته بود که پیدایی حادثه عاشورا را لاجرم ساخته بود.

ناگزیر باید پیشینه عاشورا را شناخت تا بتوان به کارکردهای سیاسی آن دست یافت. باید فهمید که عاشورا چگونه ضربه ای بود بر پیکر جامد و یخ بسته اقیانوس سیاسی — اجتماعی جامعه آن روز که منجر به ترك خوردن آن اقیانوس یخ بندان و تاریک و افشاندن نور حقیقت بر جامعه اسیر و دست و پا بسته شد.

باید دانست که عاشورا در آن وادی ظلم و جهل چگونه هم چون سنگی بر دریایی بود که باعث پدید آوردن امواج بی در پی آگاهی در میان جامعه و توده ها بود. سرانجام این که باید فهمید، عاشورا چه چیز یا چیزهایی را شکست، اوضاع به چه صورتی درآمده بود که عاشورا باید آن اوضاع را تغییر می داد و کارکرد صحیح را به محیط سیاسی بر می گرداند.

پیشینه شناسی عاشورا

در شناخت پیشینه عاشورا توجه به دو متغیر مهم است:

۱ — جاهلیت.

۲ — ملوکیت.

الف — جاهلیت

هنوز زمان زیادی از رحلت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نگذشته بود که تحولاتی در حال روی دادن بود که با اقدامات بیست و سه ساله پیامبر و خون دل های وی در این مدّت متفاوت و متناقض بود. اما این تحولات از سوی دیگر در هماهنگی با گذشته ای بود که هم و غم پیامبر در پی تخریب آن گذشته جاهلی بود.

حیات جاهلی دارای شاخصه های منحصر به فردی بود که قرآن کریم بارها آن شاخصه ها را مورد ملامت قرار داده بود. شاخصه های همانند: جنگ و غارت، افتخار به حسب و نسب و قوم و قبیله: (الهیکم التکائر حتی زرم المقاب)^(۳)، پست شردن جنس مؤنث تا آن جا که به زنده به گور نمودن دختران شهرت یافتند؛ (بأی ذنب قُتِلت)^(۴)، فساد و فحشا، می گساری و شرب خمر، قمارو...

امام علی(علیه السلام) در خطبه های متعددی دوران جاهلی را این گونه ترسیم می کند:

«أنتُم مَعشَرُ الْعَرَبِ عَلَی شَرِّ دین، وَفِی شَرِّ دَار، مُنِیخُونَ بَیْنَ حِجَارَةِ حِشْن، وَحِیَاتِ صُمِّ، تَشْرَبُونَ الْکَدِرَ وَتَأْكُلُونَ الْجَشِبَ، وَتَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ، وَتَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ، الْأَصْنَامُ فِیْكُمْ مَنْصُوبَةٌ، وَالْآثَامُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ»^(۵) شما گروه عرب دارای بدترین دین بودید و در بدترین جامعه زندگی می کردید. در میان سنگ های سخت و مارهای ناشنوا سکنا داشتید. آب های تیره می آشامیدید و غذای حشِن می خوردید، خون یک دیگر را می ریختید و با خویشاوندان خود قطع رابطه می نمودید. بت ها در میان شما برای پرستش نصب شده و گناهان و انحراف های سخت به شما بسته بود.

آری به راستی که آنان در عرصه سیاست، اسیر و گرفتار نادان همه جانبه و همه سویه بودند. با تأمل در حیات سیاسی — طبقاتی قبیله، درستی فرمایش امام علی(علیه السلام) آشکارتر می گردد.

رهبری سیاسی قبیله در ارتباط عمیق و ناگسستنی با ساختار طبقاتی قبیله بود. مردمان قبیله به سه بخش تقسیم می شدند: ۱ — خُلص: فرزندان اصیل قبیله که به لحاظ خون و نژاد، اعضای درجه یک محسوب می شدند. ۲ — موالی: اعضای درجه دوم قبیله بودند که به جهت همسایگی و یا بستن پیمان، عضویت قبیله را پذیرفته بودند. ۳ — عبید: اسرا و بندگانی بودند که اعضای درجه سوم قبیله به شمار می آمدند.^(۶)

۳. سوره کوثر، آیات ۱ و ۲.

۴. سوره تکویر، آیه ۹.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۲۶.

۶. بحی الجبوری، الجاهلیه (بغداد، مطبعة المعارف، ۱۳۸۸) ص ۵۹ — ۶۰.

بدیهی است که با وجود چنین ساختاری رهبری سیاسی هرگز به جز از افراد درجه اول تعلق نمی گرفت. علاوه بر آن گفتنی است که در تعیین و نصب رهبر سیاسی هرگز به صلاحیت و شایستگی و... توجه نمی شد و آنچه که به عنوان يك اصل پذیرفته شده بود سن و سال بیشتر بود.

رحلت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) این عقب گرد را تشدید نمود و جامه واقعیت بر هشدار آیه قرآن — که سابقاً ذکر شد — پوشاند. حضرت علی(علیه السلام) از این فاجعه و عقب گرد پس از رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله) چنین یاد می کند:

«حَتَّى إِذَا قَبِضَ اللَّهُ رَسُولَهُ (صلی الله علیه وآله)، رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ، وَغَالَتْهُمْ السُّبُلُ، وَأَتَكَلُّوا عَلَى الْوَلَايَةِ، وَوَصَلُوا غَيْرَ الرَّحِمِ، وَهَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِي أُمِرُوا بِمَوَدَّتِهِ، وَنَقَلُوا الْبِنَاءَ عَنْ رِصِّ أَسَاسِهِ، فَبَنَوْهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ. مَعَادِنُ كُلِّ حَطِينَةٍ، وَأَبْوَابُ كُلِّ ضَارِبٍ فِي غَمْرَةٍ»^(۷)

همین که خداوند جان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را تحویل گرفت گروهی به اعقاب (گذشته ها) برگشتند و در انحراف فرو رفتند و بر عناصر نفوذی جاهلیت تکیه زدند و به بیگانگان پیوستند و از آنان که مأمور به دوستی شان (و وسیله ارتباطشان با حق) بودند، بریدند و ساختار اسلام را از بنیان جا به جا کردند و در غیر جایگاهش — در کانون خطاها و گناهان و غوطه ور در فساد و تباهی — قرار دادند.

با رحلت رسول خدا پدیده سقیفه بنی ساعده را می توان به عنوان اولین و در عین حال مهم ترین نشانه بازگشت به دوران جاهلی دانست، چرا که در سقیفه آنچه در زمینه سیاسی رخ نمود تعیین رهبر سیاسی به سنت جاهلی بر اساس حیات طبقاتی — سیاسی قبیله بود.

دیگر نشانه برگشت جاهلی که بر اساس حیات طبقاتی — سیاسی قبیله پی ریزی شد، تبعیض اقتصادی در میان مسلمانان بود؛ همان گونه که در قبیله، اعضا به سه بخش سلسله مراتبی تقسیم می شدند، خلیفه دوم به بهانه فضیلت مجاهدان بدر و اُحد، سیاست تبعیض اقتصادی را در امت اسلامی پیش گرفت و چنین سیاستی در زمان خلیفه سوم تثبیت و نهادینه شد تا جایی که این سیاست نهایتاً فاصله ای عمیق از فقر و ثروت میان مسلمانان پدید آورد.

تبعیض قومی و نژادی، دیگر شاخصه حیات سیاسی — طبقاتی قبیله بود که با لباسی دیگر پس از رحلت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) عیان گردید. زمانیکه خلیفه دوم به خلافت رسید — با توجه به زمینه های فکری آن دوران — چندین بخشنامه خیلی مهم صادر کرد که جنبه نژاد پرستی و قومیت گرایی داشت. بر اساس بعضی از این دستور العمل ها — مثلاً — ورود عجمی ها به مدینه ممنوع شد و آنان از بعضی امتیازات اجتماعی که به موجب قرآن از آن برخوردار بودند محروم شدند.^(۸)

شهید مطهری در مورد سیاست امویان — که با به خلافت رسیدن عثمان روز به روز تقویت گردیدند و نهایتاً زمام امور مسلمین را بر عهده گرفتند — می نویسد:

«معاویه و اموی ها برای تقویت دو اصل کوشش بسیار کردند: یکی امتیاز نژادی ای که عرب را بر عجم ترجیح می داد و دیگر ایجاد فاصله طبقاتی ای که بعضی مانند: عبدالرحمن بن عوف و زبیر، صاحب الاف والوف شدند و بعضی فقیر و ضُلعوك باقی ماندند.»^(۹)

۷. عبدالمجید معادینخواه، فرهنگ آفتاب، ج ۴، ص ۱۶۸.

۸. علی محمد ولوی، «زمینه های اجتماعی واقعه عاشورا» فصلنامه تاریخ اسلام شماره يك، ص ۲۰۵.

۹. مرتضی مطهری، حماسه حسین(قرآن، صدر، ۱۳۷۱) ج ۳، ص ۲۴.

اسلام پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چنین روندی را طی نمود تا زمانی که عنان خلافت در اختیار صاحب حقیقی آن قرار گرفت، اما آن زمانی بود که دیگر بر اسلام، لباس وارونه پوشانده شده بود: «لَبِسَ الْإِسْلَامُ لُبْسَ الْفُرُوقِ مَقْلُوبًا»^(۱۰)

امام علی (علیه السلام) در دوران حکومت خود با انبوهی از مسایل و مشکلات اقتصادی، انحرافات دینی، فساد داخلی، بحران سازی ها و جنگ های داخلی قاسطین، مارقین، ناکثین و.. روبه رو بود. بدیهی است که با وجود چنین مشکلاتی امام (علیه السلام) امکان آن را نمی یافت تا در دوران حکومت کوتاه چهار سال و نه ماهه خویش، لباس راستین را بر تن اسلام برگرداند.

ب — ملوکیت:

خلافت — که برآمده از زمینه های جاهلی بود — زمین مناسب و مساعدی برای افشاندن بذره های سلطنت و پادشاهی بود. طُلُقًا با اغتنام فرصت به دست آمده از جریان خلافت — که جریان انحرافی در اسلام بود — اولین جوانه های ملوکیت و پادشاهی را به بار نشانند. دست یابی طلقاً به قدرت، با یزید بن ابی سفیان در زمان ابوبکر آغاز گردید و پس از مرگ وی، خلیفه دوم معاویه بن ابوسفیان را به جای برادرش بر حکومت شام منصوب کرد و عنان مردم شام را — که بخشی از قلمرو حکومت اسلام بودند — در دست بنی امیه قرار داد.

هرچند سنگ بنای اولیه قدرت طلایی و دست یازی امویان — که جریان ملوکیت را در سر می پروراندند — در زمان ابوبکر و عمر گذاشته شد، اما نهایتاً با درگذشت خلیفه دوم، این جریان در زمان خلیفه سوم رو به گسترش و تکامل نهاد. خلافت سیزده ساله عثمان، مأمّن و مأوایی برای رشد و گسترش جریان ملوکیت بود. جریان پادشاهی، پی ریز ساختار تازه قدرت در اسلام گشت. ساختار نوین سلطنت برآمده از جریان خلافت — که خود زاده جریان جاهلی بود — به تدریج پس از گماردن معاویه به حکومت شام از سوی عمر (خلیفه مسلمانان) پدید آمد. هرچند عُمر نگرانی خود را از عمال و سپه معاویه که خود را در کسوت پادشاهان در می آورد اظهار می داشت، اما این نگرانی هرگز سودی نبخشید.

عمر در مورد رفتار شاه مآبانه معاویه به اطرافیان خود می گفت: «شما از کسرا و قیصر می گوئید در حالی که معاویه در میان شماست...»^(۱۱)

نزدیکی و مجاورت شام با روم از سویی و ارتباط گسترده شامیان با ایران از سوی دیگر که هر دو کشور در ساختار قدرت شاهانه گرفتار بودند — از دیگر عوامل تأثیر گذار بر خُلُق و خوی معاویه بود تا بر این ساختار بی قید و بند از تمامی شرایط اخلاقی، سیاسی و مذهبی روی خوش نشان داده و خود را در چنین ساختاری خوش نشین نماید. ابن حجر هیثمی در این باره می نویسد:

«در دوران خلافت عمر، معاویه با جمعی به نزد عمر آمد و با وی به حج رفت. عمر از زیبایی چهره ها و لباس ها به شگفتی آمده بود. معاویه (در پاسخ این شگفتی) گفت: ای امیرالمؤمنین! زیبایی چهره ها و اندام ناشی از این است که ما در سرزمین آباد زندگی می کنیم.. عمر در پاسخ وی گفت: سبب این وضعیت، خوش خوری شما در غذاها و آشامیدنی هاست و از دیگر سوی، نیازمندی که در پشت درها مانده اند»^(۱۲)

۱۰. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸.

۱۱. رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، بهار ۶۹)، ص ۷۶.

۱۲. عطاء الله مهاجران، پیام آور عاشورا، (تهران، انتشارات اطلاعات) ص ۵۰.

یعقوبی در ترسیم جریان ملوکیت در اسلام می نویسد:

«معاویه نخستین کس در اسلام بود که نگهبانان و پاسبانان و دربانان گماشت و پرده ها آویخت و منشیان نصرانی استخدام کرد و جلو خود حربه راه می برد و از مقرری زکات گرفت و خود روی تخت نشست و مردم زیر دست او، دیوان خاتم را تأسیس کرد و دست به ساختمان زد... و مالهای مردم را مصادره کرد و آنها را برای خویش گرفت».^(۱۳) بنا بر نقل ابن ابی الحدید: معاویه حریر می پوشید و در ظروف طلا و نقره می آشامید^(۱۴) و در این باره هیچ ابایی نداشت که علناً بگوید: منم نخستین پادشاه.^(۱۵)

فرو غلتیدن در دامان سلطنت و ملوکیت، به بازی گرفتن دین و سخره آن بود. اقامه نماز جمعه در روز چهارشنبه، نشسته خطبه خواندن و خواندن خطبه نماز عید فطر را قبل از نماز از ثمرات چنین جریانی بود؛ چنان چه در تاریخ الخلفاء آمده است:

«شرایط فیزیکی معاویه چنان دگرگون شده بود که به علت لایه های متراکم چربی و گوشت که او را در برگرفته بود و شکمی آویخته که مجال تحرك به او نمی داد. او نخستین کسی بود که هنگام خطبه خواندن، نشسته خطبه می خواند.»^(۱۶)

با مرگ معاویه در سال شصت هجری، روند بیست ساله ملوکیت به یزید، زاده معاویه واگذار گردید. اگر معاویه فساد و فحشای خود را در پوششی از ریا انجام می داد، یزید هیچ ابایی نداشت که این فساد و فحشا عیان و علنی باشد. سگ بازی، میمون بازی و برپایی مجالس رقص از سوی پادشاه اسلامی، حکایت گر انحطاط روزافزون جامعه اسلامی در گرداب کثیف و متعفن جاهلیت، خلافت و ملوکیت بود.

کارکردهای سیاسی عاشورا

پر واضح است که روند انحرافی پس از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) تا سال شصت هجری — که روز به روز افزون تر می گردید — هرگز مجال آن را نمی داد که اسلام و کارکردهای اجتماعی، اقتصادی، حکومتی و سیاسی آن عیان گردد و کارکرد صحیح خود را به انجام رساند.

از هم گسیختگی اجتماعی مسلمانان، تحریب و تضعیف روحیه استقامت و شهادت طلبی در میان مسلمانان، از میان رفتن فرهنگ ظلم ستیزی و عدالت خواهی، و خو نمودن با ظلم، انحطاط روز افزون فرهنگ آزادی خواهی در مُرداب احتناق و استبداد، از میان رفتن غیرت دینی مسلمانان، به فراموش سپاری فرهنگ جهاد و از یاد بردن فریضه مهم امر به معروف و نهی از منکر از سوی مسلمانان و به تدریج از میان رفتن اصل مهم اندیشه راستین اسلام، یعنی امامت در پس ابرهای جاهلی، از ثمرات خلافت و ملوکیت بود که قیام علیه حکومت اموی را ضروری می ساخت.

از قیام امام حسین(علیه السلام) در عاشورای سال شصت و یک هجری باید به عنوان نهضت و تداوم اقدامات پدر بزرگوارش حضرت امام علی(علیه السلام) یاد نمود که در پی بر تن نمودن جامه راستین بر تن اسلام نبوی(صلی الله علیه وآله) بود. از قیام حسینی باید به عنوان حادثه ای یاد نمود که زمینه کارکرد صحیح اسلام را در امور اجتماعی، اقتصادی، مذهبی، سیاسی و... مهیا می نمود. قیام امام حسین(علیه السلام) اقدامی خونین در تصحیح و گرداندن کارکردهای اسلام نبوی(صلی الله علیه وآله) بود.

۱۳. ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیین، (تهران، بنگاه ترجمه نشر کتاب، ۱۳۴۲) ج ۲، ص ۶ — ۱۶۵.

۱۴. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، (تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم داراحیاء الکتب العربیة)، ج ۵، ص ۱۳۰.

۱۵. یعقوبی، همان.

۱۶. پیام آور عاشورا، ص ۵۱.

بر این اساس در پی آن خواهیم بود تا کارکردهای سیاسی عاشورا را بیان نماییم. بدیهی است که کارکردهای سیاسی عاشورا را به لحاظ زمان می‌بایست به دو شاخه: کوتاه مدت و بلند مدت تقسیم نمود. اما نگارنده در پی تلفیق کارکردهای بلند مدت و کوتاه مدت با یکدیگر و نتیجه هر کارکرد را به لحاظ زمانی در ذیل هر کارکرد خاطر نشان می‌سازد:

۱ - احیای اندیشه امامت نزد مسلمانان

همان گونه که گفته شد، پس از رحلت رسول خدا جریان طبیعی اسلام که بر اصل بنیادین «امامت» پایه گذاری شده بود با دسایس بنیان گذاران خلافت به انحراف کشیده شد و «خلافت» جایگزین آن گردید.

«امامت» در اسلام مهم ترین اصلی است که سایر اصول اسلام در پرتو آن تکامل می‌یابند و بدیهی است که با اختلال در کارکرد «امامت» سایر اصول اسلام نیز به اختلال و عدم کارکرد صحیح می‌انجامند. همان اتفاقی که پس از پیامبر گریبان گیر جامعه اسلامی گردید. کارکرد امامت تابع کارکرد امام است. امام نور، کارکردهای صحیح در راستای اسلام ارایه می‌دهد و امام نار، کارکردهای ضد اسلام را بر جامعه اسلامی تحمیل خواهد کرد. بر این اساس امام صادق(علیه السلام) امام را بر دو قسم تقسیم می‌کند: ۱ امام نور ۲ — امام نار.

«إِنَّ الْأئِمَّةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِمَامَانِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: (وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) لَا بِأَمْرِ النَّاسِ يُقَدِّمُونَ أَمْرَ اللَّهِ قَبْلَ أَمْرِهِمْ وَحُكْمَ اللَّهِ قَبْلَ حُكْمِهِمْ قَالَ: (وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ يُقَدِّمُونَ أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَمْرِ اللَّهِ وَحُكْمَهُمْ قَبْلَ حُكْمِ اللَّهِ وَيَأْخُذُونَ بِأَهْوَاءِهِمْ خِلَافَ مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ)»^(۱۷)

ائمه در کتاب خداوند بر دو گونه اند: امامانی که مردم را به امر الهی هدایت می‌کنند، نه به امر مردم، دستور خدا را بر دستور خویش مقدم می‌شمرند و حکم او را برتر از حکم مردم قرار می‌دهند و امامانی که دعوت به آتش می‌کنند، فرمان خود را بر فرمان حق مقدم می‌دارند و حکم خود را قبل از حکم خداوند قرار می‌دهند و بر طبق هوای نفس خویش بر ضد کتاب الله عمل می‌نمایند.

اکنون با مقایسه ای میان فرمایشات ائمه هدی(علیهم السلام) و سیره و روش آنان با سیره و روش امامان نار اموی — که پس از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به تدریج امامت مسلمین و زمام آنها را در دست گرفتند — سعی خواهیم کرد تا شاخصه های امامت حق و امامت نار را مورد بررسی قرار دهیم.

امام رضا(علیه السلام) در تعریف امامت می‌فرماید:

«إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ وَنِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَصَلَاحُ الدُّنْيَا وَعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الْإِمَامَةَ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَفَرْعُهُ السَّامِي بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصِّيَامِ وَالْحَجِّ وَالْجِهَادِ»^(۱۸) امامت، رهبری دینی، نظام بخشی مسلمین، اصلاح گر دنیای مردم و عزت دهنده به مؤمنین است. امامت اساس اسلام و شاخه پر بار آن می‌باشد، با امام است که نماز، زکات، روزه، حج و جهاد به کمال می‌رسند.

نکته ظریف و در عین حال مهم در تعریف فوق از امامت آن است که امامت هرگز به امور اخروی یا معنوی صرف منحصر نشده، بلکه علاوه بر موارد اخروی و معنوی، امور مادی و دنیایی مسلمانان را نیز شامل می‌شود: «نظام المسلمین» و «صلاح الدنیا».

شهید مطهری با توجه به این نکته است که در تفاوت میان نبوت و امامت می‌نویسد: «دقیق ترین کلمه ای که بر کلمه امامت منطبق می‌شود همین کلمه رهبری است. فرق نبوت و امامت در این است که نبوت راهنمایی و امامت

۱۷. ثقه الاسلام کلینی، الکافی، (تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ هـ ش) ج ۱، ص ۲۱۶.

۱۸. همان، ص ۳۶۵؛ علامه مجلسی، بحار الانوار، (بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ هـ ق) ج ۲۵، ص ۱۲۰.

رهبری است. نبوت و وظیفه اش بیش از این نیست که راه را نشان دهد، ولی بشر علاوه بر راهنمایی به رهبری نیاز دارد. یعنی نیازمند است به افراد یا گروه و دستگاهی که قوا و نیروهای وی را بسیج کنند، حرکت دهند سامان و سازمان بخشند.»^(۱۹)

رابطه امام و مردم

در نظام امامت، ارتباط امام با مردم، ارتباطی يك سويه نیست، ارتباط عمومی از بالا به پایین نیست. در نظام امامت مردمان فدایی امام، توصیف نمی شوند. مردمان مطیعانی کر و کور که بدون تعقل فرمان ببرند، ترسیم نمی گردند. بلکه امام موظف به راهنمایی و راهبری مردم در مسیر سعادت و کمال است. از این روست که می توان شاخصه های ذیل را به عنوان وظیفه امام در ارتباط با مردم ارزیابی نمود:

الف — حفظ کرامت انسانی

همان گونه که در تعریف امامت از امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا مشخص است امام، عزت دهنده و سرفراز کننده مؤمنین است. امام هرگز پذیرای ذلت و زبونی مردم نمی گردد. مسئله ای که عکس آن کاملاً در حکومتها و نظام های دیکتاتوری صادق است، چون اصولاً اگر مردم در ذلت و پستی به سر برند و با ذلت و زبونی خو گیرند آن گاه است که بهتر می توان بر آنها خارج از تمام قید و بندهای انسانی — اسلامی حکومت نمود. بر این اساس و مسئله مهم عزت آدمی است که امام حسین(علیه السلام) را بر آن می دارد تا به خاطر وضعیت اسف بار مردم به جزع آمده و از حکومت اموی بر دانشمندان و علمای بی تفاوت بانگ برآورد:

«... من بر شما از این نعمت که در سایه خدا به دست آوردید و کفران می کنید بیم دارم. کسی که خدا را می شناسد در نظر شما احترام ندارد، ولی همین خود شما در میان ملت با نام خدا احترام می شوید. این حقیقت تلخ را می بینید که چگونه پیمان های الهی را می شکنند ولی هیچ نمی پوشید و می فروشید و فریاد انتقاد و اعتراض سر نمی دهید.

شما که برای گوشه ای از حقوق پدران خود داد و فریاد راه می اندازید. چگونه است که برای حقوق پیامبر اسلام و زحمات طاقت فرسای او که چنین پایمال می شود حرفی نمی زنید؟!»

لذا امام حسین(علیه السلام) یکی از اهداف قیام خود را ایجاد امنیت برای مردم بی پناه و مظلوم معرفی می کند:

«اللهم إنك تعلم أنه لم يكن ما كان منا تنافسا في سلطان و لا التماسا من فضول الحطام ولكن لئري المعالم من دينك

و نظهر الاصلاح في بلادك و يأمن المظلومون من عبادك.»^(۲۰)

پس اولین شاخصه ای که نظام امامت را از نظام استبدادی متمایز می نماید شاخصه کرامت انسانی است. در حالی که نظام امامت تلاش بر حفظ کرامت انسانی و افزایش آن دارد. در نظام استبدادی کرامت انسانی عامل عمده خطر و تهدید نظام دیکتاتوری و استبداد محسوب می گردد. از این رو در این نظام تلاش بر آن است که تا انسان ها هرچه بیشتر از آن فاصله گیرند و به ذلت و پستی و اطاعت از حکومت و حاکمان، بدون تعقل و کورکورانه گردن نهند. همان مطلبی که امام حسین(علیه السلام) در فقره بالا به خوبی توضیح می دهند و این خطبه در عین حال حکایت از عدم کرامت انسانی در نظام استبدادی اموی دارد.

۱۹. مرتضی مطهری، امدادهای غیبی در زندگی بشر (تهران، صدر، ۱۳۵۴) ص ۱۰۸.

۲۰. همان، ص ۲۳۷ و علامه مجلسی، همان، ج ۹۷، ص ۷۹.

ب — آزادی عقیده و بیان

دیگر شاخصه مهم نظام امامت، وجود آزادی عقیده و بیان برای تمام افراد و گروه‌های مختلف است. همان مسئله‌ای که عدم آن در نظام استبدادی کاملاً مشهود است. بدیهی است که شاخصه اخیر برآمده از شاخصه قبلی است، چون زمانی که کرامت انسانی مطرح نباشد دیگر برای انسان‌ها حقی برای بیان و آزادی عقیده نخواهد بود. رفتار امام علی(علیه السلام) با خوارج که امام(علیه السلام) از آنها به عنوان فتنه‌یاد می‌کند مؤیدی است بر وجود آزادی عقیده و بیان در نظام امامت. تا هنگامی که خوارج در حیطه فرهنگی به فعالیت می‌پرداختند و دست به اسلحه نبرده بودند، امام علی(علیه السلام) نه تنها با آنها به خشونت رفتار نکرد که حتی سهمیه و حقوق آنها را نیز از بیت المال قطع ننمود و به علاوه به آنها اجازه می‌داد تا به اظهار نظر و برپایی اجتماعات اقدام کنند. در این نظام آزادی عقیده و بیان آن چنان پراهمیت است که خوارج اجازه می‌یابند تا هنگام سخنرانی و خطبه امام(علیه السلام) به بحث و مجادله با امام(علیه السلام) بپردازند.

ج — فرهنگ معرفت پروری و آگاهی دهی

سومین شاخصه مهم امامت که آن را از نظام استبدادی متمایز می‌گرداند، توجه و اهتمام امام مسلمین به فرهنگ معرفت پروری و آگاهی روز افزون مردمان است. مسئله‌ای که عکس آن دقیقاً در دستور کار نظام استبدادی وجود دارد. چرا که با وجود فرهنگ حماقت و نادانی است که امکان حکومت نادان و فاسد بر مردمان به وجود می‌آید. از این رو یکی از شاخصه‌های مهم حکومت دیکتاتوری «پرورش جهل» است. در «مروج الذهب» آمده:

یکی از اهالی کوفه با شتری وارد شام شد. مردی شامی جلو او را گرفت و ادعا نمود این ناقه مال من است که در صفتن از من گرفته‌ای. سر و صدای آنها بلند شد و به معاویه رسید. مرد شامی پنجاه نفر شاهد آورد و آنها شهادت دادند که این ناقه متعلق به اوست. معاویه حکم کرد که شتر را به مرد شامی بدهند. در این هنگام مرد کوفی به معاویه گفت: این شتر نر است، نه ماده. در حالی که تمام اینان ادعا نمودند که شتر ماده متعلق به آن شخص است.

بعد از متفرق شدن مردم، معاویه شخص کوفی را خواست و قیمت شترش را پرسید. بیش از دو برابر قیمت شتر به او داد و گفت: از قول من به علی بن ابی طالب بگو: با صد هزار مرد جنگی از شام با تو روبه رو می‌شوم که هیچ کدام بین شتر نر و ماده فرق نمی‌گذارند!!^(۲۱)

اما در نظام امامت عکس این مسئله صادق است. امام وظیفه خود می‌داند تا روح آگاهی و حقیقت‌یابی را در کالبد اصحاب و مردمان بدمد. زمانی که حارث — از اصحاب امام(علیه السلام) — در وادی شک و تردید افتاده بود و خود را متحیر میان حق و باطل یافته بود، زیرا از سوی طلحه و زبیر و عایشه دو صحابه که از اصحاب بزرگ و همسر پیامبر(صلی الله علیه وآله) را می‌نگریست و از سوی دیگر داماد و صحابی برتر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را می‌دید که رو در روی هم قرار گرفته بودند، شک خود را بر امام علی(علیه السلام) عرضه داشت و خواهان یافتن شخص محق گردید. رجوع حارث به امام(علیه السلام) خود حکایت از این مطلب دارد که پاسخ امام(علیه السلام) به او برای حارث کافی خواهد بود تا از حیرت و تردید به درآید، اما آنچه امام(علیه السلام) در پاسخ وی گفت بسیار جالب توجه است. امام(علیه السلام) هرگز در پی آن برنیامد تا از این فرصت به نفع خود استفاده کرده و بگوید: «انا الحق»، بلکه امام در اختیار حارث و حارث‌ها، ملاک و معیار قرار داد تا بر آن اساس به قضاوت بنشینند و به یافتن حق اهتمام ورزند. امام به وی فرمودند:

۲۱. موسی خسروی، از سقیفه تا نینوا (تهران، کتابفرشی اسلامی، بی تا) ج ۷، ص ۱۲۲ به نقل از مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۷۲.

«یا حارث! إنك إن نظرت تحتك ولم تنظر فوقك جزت عن الحق، إن الحق و الباطل لا يعرفان بالناس، ولكن اعرف الحق باتباع من اتبعه، و الباطل باجتنا ب من اجتنبه».^(۲۲)

۲ - احیای فرهنگ جهاد

دومین کارکرد مهم قیام عاشورا احیای فرهنگ جهاد در میان امت اسلامی است. با توجه به اهمیت جهاد و نتایج آن، می توان آن را از سه منظر مورد بررسی قرار داد:

۱ - اهمیت جهاد فی نفسه.

۲ - جهاد به عنوان زمینه سازی برای تشکیل حکومت اسلامی.

۳ - جهاد به عنوان آخرین راه کار امر به معروف و نهی از منکر.

بدیهی است که هر کدام از سه محور فوق، نیازمند مباحث خاص خود است. از این رو محور اول به عنوان «احیای فرهنگ جهاد» و محورهای دوم و سوم به عنوان کارکردهای سیاسی عاشورا «زمینه سازی تشکیل حکومت اسلامی» و «احیای فرهنگ امر به معروف و نهی از منکر» مورد بررسی قرار می گیرند.

قطعاً از مهمترین کارکردهای سیاسی حادثه عظیم عاشورا احیای فرهنگ جهاد در میان امت مسلمان بود، زیرا با بروز مجدد روحیه جاهلی و خوگیری روزافزون حاکمان به ملوک پادشاهی — پس از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) — به تدریج اصول و فروع اسلام رنگ باختن را آغاز کرد؛ از جمله این اصول و فروع، جهاد بود. به یقین سرآغاز این رنگ باختن را می توان سرپیچی نمودن سران سقیفه از فرمان پیامبر اسلام در سپاه اسامه، آن هم به بهانه جوانی فرمانده سپاه دانست.

آغاز جنگ های گسترده سپاهیان اسلام و آغاز کشور گشایی و صدور اسلام — به ویژه در زمان خلیفه دوم — و به تدریج پس از آن به خلافت رسیدن حضرت امام علی(علیه السلام) و آغاز جنگ های خونین داخلی در پی سه نبرد سنگین با قاسطین، مارقین و ناکثین و به هر حال خستگی سپاهیان و آغاز عذر و بهانه های مختلف از شرکت در جنگ ها روندی بود که به تدریج دامن گیر «جهاد» گردیده بود.

شکوه و شکایت امام علی(علیه السلام) از یاران و سپاهیان در رویارویی با سردمداران جاهلیت و ملوکیت حکایت از وضعیت «جهاد» در میان مسلمانان دارد که هر روز به بهانه ای از این وظیفه خطیر می گریختند:

«يَا أَشْبَاهَ الرَّجَالِ وَلَا رِجَالٍ! حُلُومُ الْأَطْفَالِ، وَعُقُولُ رَبَائِةِ الْحِجَالِ، لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرُكُمْ وَلَمْ أَعْرِفْكُمْ مَعْرِفَةً وَاللَّهِ جَرَّتْ نَدْمًا، وَأَعْقَبَتْ سَدْمًا (ذَمًّا). فَاتْلُكُمْ اللَّهُ! لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحًا، وَشَحَنْتُمْ صَدْرِي غَيْظًا، وَجَرَعْتُمُونِي نُعْبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاسًا»^(۲۳)

ای نامردان! به صورت مرد، ای کم خردان! ناز پرور! کاش شما را ندیده بودم و نمی شناختم که به خدا پایان این آشنایی ندامت بود و دستاورد آن اندوه و حسرت، خدایتان بمیراند که دلم از دست شما پر خون است و سینه ام مالا مال خشم شما مردم دون که پیاپی جرعه اندوه به کامم می ریزید.»

«شما امام بر حق خود را نافرمانی می کنید... خدایا! من از این مردم سیر و خسته شدم... به خدا قسم! دوست می داشتم به عوض شما فقط هزار سواره از قبیله بنوفراس می داشتم.»^(۲۴) «آگاه باشید که من شما را به جنگ با این مردم، شب و روز و آشکار و پنهان برانگیختم و به شما گفتم با آنها بجنگید، پیش از آن که با شما بجنگند.»

۲۲. شیخ طوسی، الأمالی (قم، دارالتقافه، ۱۴۱۴ هـ ق) ص ۱۳۴.

۲۳. نهج البلاغه، ترجمه دکتر شهیدی، (انتشارات امیرکبیر) خطبه ۲۷.

۲۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

به خدا قسم! مردمی که دشمنان به خانه های آنها درآیند و برآن ها بتازند، سخت به پستی افتاده اند، هم چنان وقت گذرانید و به پستی گراییدید... به من خبر رسیده است که به خانه زن مسلمان و زن غیر مسلمان که در پناه ماست حمله برده، خلخال و دست بند و گردن بند آنها را ربوده اند... باشنیدن چنین خبری اگر مرد مسلمانی از غصه بمیرد جا دارد؛ حتی به خود من هم چنین مرگی سزاوار است.»

«شگفتا! به خدا قسم! دل به مرگ می پیوندد و اندوه بر جان می رسد از اجتماع آنها بر باطلی که درآند و پراکندگی شما از حقی که به آن گراییده اید.» «شما که آماج تیرهای حملات آنها شده اید و نمی جنبید و با شما می جنگند و دفاع نمی کنید و امام خود را نافرمانی می کنید و به چنین عصیان راضی هستید. چون در تابستان شما را به جنگ می خوانم می گوئید هوا به شدت گرم است، مهلتی ده تا هوا خنک شود و چون در زمستان، شما را به نبرد دعوت می کنم می گوئید هوا خیلی سرد است مهلتی ده تا هوا گرم گردد. شما از سرما و گرما فرار می کنید و از مرگ فرار شما بیشتر است.»^(۲۵)

فقرات بالا، بازگو کننده وضعیت پیش آمده برای «جهاد» در دوران امیر المؤمنین(علیه السلام) بود. چنین روند و حشمتناک و روز افزونی در زمان امام حسن مجتبی(علیه السلام) نیز تکرار گردید و به آن چنان صورتی نمودار شد که سپاهیان و اصحاب شبانه و روزانه، آشکار و پنهان اردوگاه را ترك می گفتند و به سپاه معاویه ملحق می شدند. تهدید و تطمیع و رشوه... از سوی معاویه به یاران امام(علیه السلام) آنها را آن چنان فریفت که فرمانده سپاه امام(علیه السلام)، عبدالله بن عباس به همراه هشت هزار نفر از سپاهیان در صف یاران معاویه ظاهر گردید!

خیانت یاران به امام حسن(علیه السلام) تا بدان جا فروی یافت که نامه هایی را برای معاویه می نوشتند و آمادگی خود را برای تسلیم نمودن امام خود به صورت پنهان یا آشکار به معاویه و قتل امام به فرمان معاویه ابراز می داشتند^(۲۶) امام(علیه السلام) زمانی که خیانت فرمانده يك سپاه چهار هزار نفری را در پیوستن به معاویه دید دردمندانه فرمودند: «این مرد کندی هم به معاویه پیوست و به من و شما خیانت کرد و من چندین بار گفتم که شما مردم، وفایی ندارید و بندگان دنیایید، اکنون مرد دیگری را به جای او می فرستم ولی می دادم که او هم به زودی مثل رفیق شما به ما خیانت می کند و رضای خداوند را درباره ما مراعات نمی کند.»^(۲۷)

خیانت گران و جهادگريزان سرانجام پستی را به آن حد رساندند که علاوه بر غارت اردوگاه امام، امام خود را تکفیر نمودند: «ای حسن! تو هم به مانند پدرت مشرك شدي» و سه بار به جان امام(علیه السلام) سوء قصد نمودند. امام(علیه السلام) که از سپاهیان خود نومید شده بود — به درخواست صلح معاویه اشاره فرمودند و گفتند: «آگاه باشید که معاویه ما را به کاری می خواند که در آن عزتی نیست، اکنون اگر برای مرگ آماده اید بر او حمله می بریم و با ضربه های شمشیر به او فرمان می رانیم و اگر خواهان زندگی هستید دعوتش را می پذیریم و به درخواستش رضایت می دهیم.»

هنوز سخنان امام پایان نیافته بود که جهادگريزان، جان خود را ترجیح دادند و يك صدا پاسخ دادند: زنده می مانیم، زنده می مانیم.^(۲۸)

امام(علیه السلام)، در پاسخ به یزید بن وهب جهنی در مصلحت و انگیزه خود از صلح با معاویه به روشنی خیانت یاران و بی سپاهی را متذکر گردیدند:

۲۵. همان.

۲۶. باقر شریف القرشي، زندگی حسن بن علی(علیه السلام) ترجمه فخر الدین حجازی، (قرآن، انتشارات بعثت) ج ۲ ص ۱۳۱.

۲۷. همان، ص ۱۳۲.

۲۸. همان، ص ۱۳۹.

«به خدا قسم! من معاویه را از اینان بهتر می دانم که خود را شیعه من بشمارند و آهنگ جانم را دارند و خیمه ام را غارت می کنند و اموالم را می برند. به خدا! اگر بتوانم از معاویه پیمان بگیرم که خونم ریخته نشود و پیروان و خاندانم در امان بمانند برام بهتر است که به دست این مردم کشته شوم و خاندانم نابود گردند. به خدا قسم! اگر با معاویه صلح کنم و عزیز بمانم بهتر است که با پستی و اسارت به دست اینها بیفتم و کشته شوم. اگر بخواهم با معاویه بجنگم اینها گردن مرا می گیرند و تسلیم دشمن می کنند و آن گاه معاویه یا مرا می کشد یا بر من منت می گذارد و رهاش می کند و این ننگ همیشه برای بنی هاشم می ماند و معاویه و دودمانش بر زنده و مرده ما همیشه منت می گذارند».^(۲۹)

با مرگ معاویه و آغاز پادشاهی یزید، جامعه اسلامی وارد مرحله نوینی گردید. شرایط و اقتضات حاکم و زمانه به گونه ای دیگر گردید به صورتی که زمینه را برای جهاد امام حسین(علیه السلام) مهیا می نمود.

فسق و فجور علنی یزید از سویی و سیل نامه های کوفیان که حاکی از آگاهی نسبی مردمان کوفه بود از سوی دیگر و از همه مهم تر در اختیار داشتن یاران با وفای هر چند اندک که امام(علیه السلام) خود در وفای آنان فرمود: «لا اعلم اصحاباً اوفی و لا خیراً من اصحابی»^(۳۰) ضرورت جهاد و قیام امام حسین(علیه السلام) را نمایان می ساخت.

همین جمله بالا حکایت از آن دارد که امام علی(علیه السلام) و امام حسن(علیه السلام) به همین میزان نیز یار باوفا در اختیار نداشته اند، از این رو دست آنان در جهاد بسته بود. قیام و جهاد امام حسین(علیه السلام) عامل تحول و پویایی در امت اسلام گردید و اسلام نبوی(صلی الله علیه و آله) را که اندک اندک به اسلام اموی تبدیل گردیده بود نجات بخشید و بار دیگر آن را حیات داد.

قیام و جهاد حسینی الگویی گردید برای عدالت خواهان و آزادی خواهان. برای کسانی که ظلم و ستم را می دیدند و وظیفه خود می دانستند تا در برابر آن ایستادگی کنند. این قیام به لحاظ تأثیر، هم در کوتاه مدت و هم در دراز مدت اُسوه ستم ستیزان گردیده است. به لحاظ تأثیر کوتاه مدت می توان به قیام ها و حرکاتی که پس از عاشورا اتفاق افتاد اشاره کرد، یعنی به جامعه ای که روح و فرهنگ جهاد و قیام علیه ستم گران و حاکمان ستم پیشه از آن رنگ باخته بود. این قیام سبب آن گردید تا قیام های متوالی و پی در پی — چه در زمان حکومت اموی و چه در زمان حکومت عباسی — اتفاق بیفتد و ساختار سیاسی آنها را با بحران مواجه سازد.

انقلاب و حرکت مدینه، قیام و جهاد توأین در شهر کوفه به فاصله چهار سال از قیام عاشورا، نهضت مختار ثقفی در سال شصت و شش، انقلاب مطرف بن مغیره در سال هفتاد و هفت، نهضت ابن اشعث علیه حجاج بن یوسف، قیام زید بن علی در سال صد و بیست و دو هجری و سرانجام قیام و جنبش شهید فخر در سال صد و شصت و نه بر ضد حکومت عباسی.

اما به لحاظ زمان بلند مدت می توان به گفتار گاندی رهبر انقلاب هند علیه استعمار انگلستان تمسک نمود که آن را سرمشق خود برای هندوستان اعلام نموده بود: «زندگی امام حسین(علیه السلام) آن شهید بزرگ اسلام را به دقت خوانده ام... بر من روشن شده است که اگر هندوستان بخواهد يك کشور پیروز گردد باید از سرمشق امام حسین(علیه السلام) پیروی کند.»^(۳۱) «ای ملت هند! من هیچ گونه الگو و روشی از هیچ کس در دنیا برای شکست استعمار پیر برنگزیدم، مگر از حسین شیعه».^(۳۲)

۲۹. همان، ص ۱۴۰.

۳۰. امین الاسلام، اعلام الوری، (مشهد، دارالکتب الاسلامیه، بی تا) ص ۲۳۷ و شیخ مفید، الارشاد، (قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳) ج ۲، ص ۹۱.

۳۱. سید عبدالکریم هاشمی نژاد، درسی که حسین(علیه السلام) به انسان ها آموخت (انتشارات فراهان، ۱۳۵۱) ص ۴۷۷.

۳۲. احمد ناصری، یادداشت های طف، بخش شعر عربی، نسخه تالیی ۱۳۷۷.

انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی «ره» بی شک مهم ترین رویداد ستم ستیزی با حاکمان جور و استبداد است که مستقل از ایده های لیبرالیستی و مارکسیستی در قرن بیستم به وقوع پیوست. این انقلاب را باید در جریان اندیشه سیاسی اسلام و سرمشق گیری از قیام حسین ارزیابی نمود. امام خمینی با اشاره به «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» در بهره گیری از قیام امام حسین (علیه السلام) فرمودند:

«کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» دستور آن است که این برنامه سرلوحه زندگی است در هر روز و در هر سرزمین باشد. این دستور آموزنده تکلیفی است و مؤده ای، تکلیف از آن جهت که مستضعفان اگر چه با عده ای قلیل علیه مستکبران، گرچه با ساز و برگ مجهز و قدرت شیطانی عظیم مأمورند چونان سرور شهیدان قیام کنند و مؤده که شهیدان ما را در شمار شهیدان کربلا قرار داده است.»^(۳۳)

و در جایی دیگر فرمودند:

«همه روز باید ملت این معنا را داشته باشد که امروز عاشورا است و ما باید مقابل ظلم بایستیم و همین جا هم کربلاست و باید نقش کربلا را پیاده کنیم، انحصار به یک زمین ندارد، انحصار به یک عده افراد نمی شود. همه زمین ها باید این نقش را ایفا کنند و همه روزها.»^(۳۴)

۳ - زمینه ساز تشکیل حکومت اسلامی

سومین کارکرد سیاسی مهم عاشورا که در عین حال برخاسته از دو کارکرد قبل (احیا اندیشه امامت و احیای فرهنگ جهاد) است؛ زمینه سازی برای تشکیل حکومت اسلامی است. به این معنا که با جهاد و سرنگونی حکومت استبدادی زمینه برای حکومت اسلامی فراهم می آید تا اندیشه امامت در آن گفتمان، مسلط گردد. حکومت از موضوعات اساسی و بنیادی است که نقش برجسته آن در زندگی اجتماعی انکارناپذیر است. بر این اساس است که امام علی (علیه السلام) در مورد ضرورت حکومت، خطاب به خوارجی که «لا حکم الا لله» سر می دادند می فرمایند:

«لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ»^(۳۵)

پس از ضرورت وجود حکومت، این سؤال مطرح است که چه کسی باید حکمرانی کند و زمام امور مسلمین را بر عهده گیرد؟

آنچه مسلم است این است که امامت و حکومت بر مسلمین شریطی دارد که؛ از جمله می بایست آگاه ترین و عالم ترین شخص از مردمان به احکام الهی، مدیر و مدبر در امر سیاست و به دور از فساد و ظلم باشد. از سه مؤلفه فوق آنچه که قابل حصول برای مردمان است، طبیعتاً سعادت در دنیا و آخرت خواهد بود.

امام علی (علیه السلام) در این که چه کسی سزاوار حکومت است می فرماید:

«سزاوارترین مردم به رهبری کسی است که نیرومندتر از همه و داناترین مردم در مسایل الهی باشد.»^(۳۶)

امام که دانایی را شرط ریاست و حکومت می داند از نادانان و جاهل امویان نسبت به احکام و مسایل الهی فغان برمی آورد و از درد می نالد:

«درد من این است که زمام امور این مردم در دست نادانان، ستم گران و گناه کاران قرار گرفته است.»

۳۳. صحیفه نور، ج ۹، ص ۵۷.

۳۴. همان، ص ۲۰۲.

۳۵. ابن ابی الحدید، شرح فتح البلاغه، ج ۲، ص ۳۰۷.

۳۶. همان، ج ۹، ص ۳۲۸، خطبه ۱۷۴.

از این رو امام(علیه السلام) خطاب به معاویه می فرماید:

«يَا مُعَاوِيَةَ سَاسَةَ الرِّعِيَّةِ وَوَلَاةَ أَمْرِ الْأُمَّةِ بَعِيرٍ قَدَمِ سَابِقٍ وَلَا شَرَفَ بَاسِقٍ وَتَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ لُزُومِ سَوَابِقِ الشَّقَاءِ.»^(۳۷)

امام حسین(علیه السلام) نیز از حکمرانی امویان بر جامعه مسلمین این گونه اظهار شگفتی می فرماید:

«فَيَا عَجَبًا وَمَا لِي لَا أَعْجَبُ وَالْأَرْضُ مِنْ غَاشٍ غَشُومٍ وَمُتَّصِدِقٍ ظُلُومٍ.»^(۳۸) شگفتا و چگونه در شگفت نباشم که

سرزمین اسلام در قبضه کسانی است که یا خائن و ستم کارند یا باج گیر و نابه کار یا حکمرانی بی رحم و بی انصاف...»

امام حسین(علیه السلام) در جایی دیگر در پی رسوا سازی و معرفی چهره خاندان اموی — که داعیه داران اسلام گردیده و زمام امور مسلمین را به ناحق در اختیار گرفته اند — می فرماید:

«هان ای مردم! اینان (خاندان اموی) پیروی از شیطان را رها نکرده و اطاعت از خدای مهربان را رها کرده اند و آشکارا فساد می کنند و حدود الهی را ترك کرده اند و بیت المال را ویژه خود قرار داده اند و حرام خدا را حلال و حلال او را حرام دانسته اند.»^(۳۹)

امام(علیه السلام) هم چنین علاوه بر تذکر جهل امویان نسبت به احکام و وظایف الهی و ظلم و فساد آنان به مسلمین می فرماید:

«همه کشورهای اسلامی زیر پای آنهاست و دستشان در همه جا باز است و مردم برده آنان و در اختیارشان هستند... هر دستی که بر سر آنها (مردمان) فرو کوبد نمی توانند از خود دفاع کنند. گروهی جبار و معاندند که بر هر ناتوان و ضعیفی فشار می آورند.»^(۴۰)

امام حسین(علیه السلام) در مرحله اول مشخصات خاندان اموی، جهل به احکام الهی، ظلم و ستم و فساد را هشدار می دهند و آن گاه در مرحله دیگر مکانیسم و راه کار بر خورد با آن را نشان می دهند.

در این مرحله وظیفه انسان ها و مسلمین آن است تا با چنین حاکمانی با چنین مشخصاتی مبارزه کنند و علیه آنها قیام کنند. امام(علیه السلام) فرمایش پیامبر را یادآور می گردند:

«مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحْلًا لِحَرَمِ اللَّهِ نَاكِنًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ثُمَّ لَمْ يَغْيِرْ بِقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلُهُ.»^(۴۱)

هر کس حاکم جائز و ستم کاری را ببیند که حرام الهی را حلال می شمارد و پیمان خدا را در هم می شکنند، با سنت پیامبر خدا مخالفت می کند، در میان مردم به گناه و تجاوز اشتغال دارد، ولی علیه او نه به گفتار و نه به فعل عکس العملی انجام نمی دهد بر خداوند است که او را در جایگاه آن ستم کار قرار دهد.»

امام(علیه السلام) پس از این مراحل معرفی حاکمان فاسد و نالایق و لزوم مبارزه با آنان، به ارایه طریق می پردازد و به مرحله بعدی اشاره می کند که باید ساختار سیاسی حکومت تغییر نماید، اما این که چه خود یا افرادی باید عهده دار رهبری و حاکمان حکومتی گردند، امام جایگزین ارایه می دهند. چنان که حضرت علی(علیه السلام) پس از رسیدن به خلافت فرمودند:

۳۷. نهج البلاغه، خطبه ۱۰، ص ۳۷.

۳۸. تحف العقول، ص ۲۳۷.

۳۹. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱.

۴۰. جواد قیومی اصفهان، صحیفه الحسین(علیه السلام)، (قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴) ص ۲۶۷.

۴۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱.

«این خانواده (اهل بیت) اساس دین تکیه گاه یقین اند، پیشگامان به آنان برمی گردند و عقب ماندگان به ایشان می رسند. این خانواده از امتیازات حکومت برخوردارند و سفارش های جانشین برای آن حضرت (پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله) و هم چنین دریافت علوم مخصوص ایشان است... هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَعِمَادُ الْيَقِينِ إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْعَالِي وَبِهِمْ يُلْحَقُ النَّالِي وَلَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوَرَاةُ.»^(۴۲)

امام (علیه السلام) آن گاه با استقرار یافتن حکومت در موضع خود و با اشاره به رهبری سیاسی خود می فرماید:

«الآن إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ وَنُقِلَ إِلَيَّ مُنْتَقِلَةً»^(۴۳)

اما با از دست رفتن مجدد این حق - پس از بی وفایی، دسایس و توطئه های یاران - از دست امام حسن مجتبی (علیه السلام)، امام حسین (علیه السلام) در مورد و لزوم بازگشت آن بر جای خویش می فرماید:

«ما خاندان اولیا، اوصیا و وارثان وی و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و شایسته ترین افراد نسبت به مقام او از میان تمام امت بودیم، ولی گروهی بر ما سبقت جستند و این حق را از ما گرفتند... همانا ما هستیم اهل بیت محمد (صلی الله علیه وآله) و سزاوارتریم به امر ولایت و امامت بر شما مردم، از این مردمی که ادعای بی جا می نمایند و حق و بهره ای در این مقام ندارند و در میان شما جور و ستم می کنند.»^(۴۴)

امام حسین (علیه السلام) پس از سزاوار یافتن حکومت برای اهل بیت (علیهم السلام)، هدف خود را از به دست آوردن حکومت - همانند پدر بزرگوارش - اجرای احکام الهی، اصلاح جامعه و امنیت مردم را ترسیم می کند. امام علی (علیه السلام) در این باره فرمودند:

«خدایا! تو می دانی که مبارزه من بر سر به دست آوردن ریاست و یا به جنگ آوردن مختصری مال بی ارزش دنیا نبوده است، بلکه هدفم این بوده که مقررات دینت را توسعه دهم، جامعه را اصلاح کنم تا مظلومان به آسایش برسند و قوانین الهی که بدون اجرا مانده است به جریان افتد.»^(۴۵)

امام حسین (علیه السلام) نیز در منشور سرخ و خونین خود هم چون پدر بزرگوارشان می فرماید:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ وَلَا التَّمَسُّسَ مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ وَلَكِنْ لِنَرَى الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَنُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ وَيَأْمَنُ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَيَعْمَلُ بِفَرَائِضِكَ وَسُنَنِكَ وَأَحْكَامِكَ»^(۴۶) بارها تو آگاهی که آنچه انجام دادیم نه در طمع پادشاهی و جاه و نه در طلب ثروت و مال (بود) بلکه (هدف آن بود) تا نشانه های دینت را ارایه کنیم و در شهرهای اصلاح نماییم و بندگان مظلومت امنیت یابند و به فرائض و سنن و احکام تو عمل گردد.»

قیام کربلا بر این اساس (ضرورت ساقط نمودن ساختار سیاسی طاغوت، ارایه ساختار سیاسی متناسب با اسلام است که مورد ارزیابی قرار می گیرد و هدف اسلامی - انسانی از تشکیل حکومت) الگو و اسوه ای است که از قیام امام حسین (علیه السلام) به عنوان کارکرد سیاسی مهم می توان اخذ نمود؛ چنان که حضرت امام حسین (علیه السلام) در این باره می فرماید:

۴۲. نجح البلاغه، ص ۴۷.

۴۳. همان.

۴۴. قیومی اصفهان، صحیفه الحسین، ص ۲۷۳.

۴۵. ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۲۶۳.

۴۶. تحف العقول، (قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۴) ص ۲۳۷.

وَلَكُمْ فِي أُسْوَةِ عَمَلٍ مِنْ دَرِ اَيْنِ قِيَامِ الْكُوَى شِمَاسْت...»^(٤٧)

بی شك انقلاب اسلامی ایران را می توان به عنوان بارقه ای که در پی انقلاب کربلاست و از آن الگو گرفته ارزیابی کرد. اسوه گیری از قیام کربلا برای اصلاح جامعه از جمله مسایلی است که حضرت امام خمینی «ره» رهبر انقلاب اسلامی به آن توجه داشته است:

«تمام انبیا برای اصلاح جامعه آمده اند، همه آنها این مسئله را داشتند که فرد باید فدای جامعه بشود، فرد هرچه بزرگ باشد بالاترین فرد که ارزشش بیشتر از هر چیز است، در دنیا وقتی که با مصالح جامعه، معارضه کرد، این فرد باید فدا بشود. سید الشهداء(علیه السلام) روی همین میزان آمد و رفت، خودش و اصحاب و انصار خودش را فدا کرد تا جامعه اصلاح شود.»^(٤٨)

این مسئله که هدف اولیه امام حسین(علیه السلام) از قیام کربلا کدام يك از اولویت ها بوده، امر به معروف و نهی از منکر، دعوت مردم کوفه یا تشکیل حکومت، مباحثات و مناظرات فراوانی را میان صاحب نظران و اندیشمندان به وجود آورده است.

امام خمینی بر آن است که هدف امام حسین(علیه السلام) را از منظر اقدام برای تشکیل حکومت ارزیابی نماید از این روست که به صراحت می فرمایند:

«آهنگی که خیال می کنند که حضرت سیدالشهداء برای حکومت نیامده، خیر اینها برای حکومت آمدند، برای اینکه باید حکومت در دست مثل سیدالشهداء باشد، مثل کسانی که شیعه سیدالشهداء هستند. او (سید الشهداء) مسلم بن عقیل را فرستاد تا مردم را دعوت کند، به بیعت تا حکومت اسلامی تشکیل دهد و این حکومت فاسد را از بین ببرد.»

تأکید امام خمینی بر اقدام امام حسین(علیه السلام) به منظور تشکیل حکومت و الگوگیری از آن در جریان وقوع انقلاب اسلامی و تشکیل حکومت اسلامی از فقره بالا به خوبی نمایان است، آن جا که می فرمایند: «.. باید حکومت در دست مثل سیدالشهداء باشد، مثل کسانی که شیعه سیدالشهداء هستند.»

حمید عنایت در این باره و با تمسك به کتاب ولایت فقیه امام(ره) گزارش می دهد:

«برای ممانعت از تأسیس سلطنت و جانشینی موروثی بود که حسین(علیه السلام) شورید و شهید شد. به خاطر امتناع انبیا نسبت به جانشینی موروثی یزید و شناسایی سلطنت او بود که حسین شورید و تمامی مسلمین را به شورش دعوت کرد. آیت الله خمینی هم چنین از مسلمین ایران می خواهد که در تلاش خود برای تشکیل يك دولت اسلامی عاشورایی بیافرینند.»^(٤٩)

بر این اساس اقدام به تشکیل حکومت را می توان از مهم ترین کارکردهای سیاسی عاشورا ارزیابی نمود که انقلاب اسلامی در پی الگوگیری از آن کارکرده بود.

۴ - احیای فرهنگ امر به معروف و نهی از منکر

۴۷. جواد قیومی اصفهان صحیفه الحسین(علیه السلام)، ص ۲۷۵ و موسوعة کلمات الامام الحسین. معهد تحقیقات باقر العلوم (قم، انتشارات الهدای) ص ۳۶۱.

۴۸. صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۵۹.

۴۹. حمید عنایت، تفکر نوین سیاسی اسلام (تهران، چاپخانه سپهر، ۱۳۶۲) ص ۲۷۱.

جامعه همانند يك سیستم متشکل از اجزایی است که هر جزء کارکرد خاص خود را دارد. اختلال در کارکرد هر جزء منجر به ایجاد اختلال در کارکرد سایر اجزا و نهایتاً کل جامعه و سیستم می گردد. از این رو در پی ایجاد هرگونه اختلال در هر جزء می بایست که به سرعت و دقت آن اختلال را از آن جزء یا اجزاء رفع ساخته و کارکرد صحیح را به آن برگرداند.

بدیهی است که نوع، میزان و ایجاد اختلال در هر جزء نسبت به سایر اجزا متفاوت است. در این که اختلال در کدام جزء مهم تر است بسته به اهمیت و کارکرد اولویت آن جزء دارد. اگر انسان را نیز به عنوان يك سیستم در نظر بگیریم ایجاد اختلال در جزء مغز و یا جزء قلب بسیار پر اهمیت تر از ایجاد اختلال در دست یا پای اوست. جامعه و هر سیستم دیگر زمان حیات مستمر و با دوام خواهد داشت که راه کار و مکانیسمی صحیح در برخورد با نابسامانیها و رفع اختلالات به وجود آمده در آن را داشته باشد. اسلام به عنوان دین کامل، جامع و مانع در این باره از مکانیسم و راه کار مهم «امر به معروف و نهی از منکر» بهره می جوید.

گفتنی است که امر به معروف و نهی از منکر را هرگز نمی توان در حیطه عباداتی ذکر نمود که جنبه فردی دارد و به جنبه اجتماعی ارتباطی ندارد.

مکانیسم امر به معروف و نهی از منکر به گونه ای است که مسئولیت فردی و اجتماعی برای انسان ها به وجود می آورد: «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة» همین مهم موجب خواهد شد که شهروندان یا اجزای جامعه که به وجود آورنده جامعه محسوب می گردند دارای حق و حقوقی انسانی یا حق شهروندی گردند. در ادامه و مسیر این حق است که «نظارت اجتماعی» را از حقوق اولیه و مسلم خود فرض نمایند و در نتیجه حق قطعی خود بدانند که بر وظایف و کارکرد سایر بخش ها و اجزای جامعه نظارت داشته باشند و در صورت مشاهده اختلال دست به نقد و انتقاد بزنند.

مهم ترین نتیجه و دستاورد این مکانیسم، طبیعتاً پویایی جامعه خواهد بود، چرا که جامعه به صورت مرتب در حال چك و بررسی خود خواهد بود و در صورت مشاهده هرگونه عیب، بلافاصله آن را رفع می نماید. امام باقر(علیه السلام) در پی کارکرد صحیح جامعه است که امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان مکانیسم و بنیادی معرفی می نمایند که در پرتو آن سایر واجبات و هم چنین مسایل اجتماعی و سیاسی امکان وقوع صحیح می یابند:

«إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَمِنْهَا جُ الصُّلْحَاءِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَتَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَتَحُلُّ الْمَكَاسِبُ وَتُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَتُعْمَرُ الْأَرْضُ وَيُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَيَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ»^(۵۰)

امر به معروف و نهی از منکر راه و طریقه انبیا و روش صالحان است. واجب مهمی است که سایر واجبات به موجب آن برپا می شود و راه ها با آن امن و امان می گردد و خرید و فروش حلال می شود و ستم ها برطرف می شود و زمین آباد می گردد و از دشمنان انتقام گرفته می شود و امور روبراه می گردد.

همان گونه که از فرمایش معصومین(علیه السلام) برمی آید امر به معروف و نهی از منکر دارای کارکردی همه جانبه در امور اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... می باشد.

جامعه به عنوان تشکلی از اجزای مختلف با کارکردهای متفاوت، که طبیعتاً دارای ساختار سیاسی است از اهمیت ویژه در مقایسه با سایر اجزا برخوردار است. بالطبع اگر جامعه را به انسان تشکل یافته از اجزاء متفاوت مقایسه نمایم،

ساختار سیاسی و حاکمان جامعه، هم چون قسمت مغز انسان است که وظیفه برنامه دهی و کنترل سایر اعضا را بر عهده دارند.

بر این اساس است که امام علی(علیه السلام) آن گاه که از حقوق متقابل مردم و حاکمان سخن می گوید بر ضرورت نقد و انتقاد میان آن دو طرف را یادآور می شود و از «نظارت بیرونی» سخن می آورد و در این میان هرگز به «نظارت درونی» صرف این که از آن به تقوا یاد می شود بسنده نمی کند.

امام علی(علیه السلام) مضافاً بر تقوا و پاکیزگی تذکر به حاکمان را به عنوان يك حق بلکه به عنوان يك وظیفه، از سوی مردم ارزیابی می کند:

«فَعَلَيْكُمْ بِالتَّصَاحُحِ فِي ذَلِكَ وَحَسَنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ. فَلَيْسَ أَحَدٌ — وَإِنْ اشْتَدَّ عَلَى رِضَى اللَّهِ حِرْصُهُ، وَطَالَ فِي الْعَمَلِ اجْتِهَادُهُ — بِبَالِغِ حَقِيقَةِ مَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَهْلُهُ مِنَ الطَّاعَةِ لَهُ. وَلَكِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ النَّصِيحَةُ بِمَبْلَغِ جُهِودِهِمْ»^(۵۱) «پس بر شما باد پند دادن متقابل در این زمینه و همکاری نیک بر آن، چرا که هیچ کس هر چند که بر خشنودی خدا سخت حریص و در سخت کوشی و مبارزات عملی سابقه اش طولانی باشد، نمی تواند به ژرفای اطاعت خداوند — چنان که شایسته اوست — راه یابد. اما بخشی از حقوق واجب الهی بر بندگان این است که در حد توان و استعداد خویش از نصیحت دریغ نوزند و بر اجرای حق در میان خود همکاری کنند.»

امام علی(علیه السلام) در پی تبیین ضرورت نظارت بیرونی بر حکم رانان از سوی مردمان است که خود را به عنوان يك اسوه و الگو قرار می دهد و می فرماید:

«... بدان سان که رسم سخن گفتن با جباران تاریخ است با من سخن مگویند و آن چنان که از زورمندان دژخوی پروا می کنند، از من فاصله مگیرید و با تصنع با من نیامیزید و چنین مپندارید که اگر با من سخن حقی گفته شود مرا گران می آید و نیز گمان مبرید که من بزرگداشت نفس خویش را خواهم، زیرا آن که از شنیدن حق و پیشنهاد عدالت احساس سنگینی کند، عمل به آن برایش سنگین تر باشد. پس از سخن حق و پیشنهاد عدل دریغ موزید که:

فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُحْطِيَءَ، وَلَا آمَنْ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي، إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي»^(۵۲) که من در نزد خود برتر از آن نیستم که خطا نکنم و از خطا در کردار خویش نیز احساس ایمنی ندارم، مگر آن که خداوند در برابر خویشتن خویشم کفایت کند که او بیش از خود من قلمرو هستی ام را مالک شد.»

امام علی (علیه السلام) از پی ضرورت نقد و انتقاد به حاکم که از رهگذار امر به معروف و نمی از منکر پدید می آید هشدار می دهد که :

«شما هر دو فرزندانم را به تقوای الهی توصیه می کنم، لَا تَتْرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيَوْلَى عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ»^(۵۳) هرگز از امر به معروف و نمی از منکر دست بردارید که در آن صورت سلطه بدان و اشرار بر شما شکل گیرد.»

امام رضا(علیه السلام) از سلطه اشرار بر جامعه به واسطه ترك امر به معروف و نمی از منکر این گونه هشدار می دهد:

«لَتَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيْسْتُمْ عَمَلًا عَلَيْهِمْ شِرَارُكُمْ فَيَدْعُو خِيَارُكُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ»^(۵۴)

باید که امر به معروف و نمی از منکر کنید وگرنه افراد پست تان به اختیاران مسلط خواهند شد.»

۵۱. معادینخواه، خورشید بی غروب، خطبه ۲۰۷، ص ۲۴۵.

۵۲. همان، ص ۲۴۷.

۵۳. همان، ص ۳۴۷.

۵۴. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۷۴.

یعنی غلتیدن جامعه در پستی و انحطاط بدیهی است که با تسلط حکم رانان فاسد و پست، جامعه نیز به پستی و فساد روی می‌گذارد. طبیعی است که با تسلط فیزیکی حاکمان فاسد به تدریج فساد فکری آنان از طریق اثر بخشی بر فرهنگ جامعه از بحاری آموزشی — پرورشی...، جامعه نیز رو به پستی خواهد گذارد.

امام علی(علیه السلام) در تأثیر گذاری حاکمیت سیاسی بر فرهنگ جامعه می‌فرماید:
«صَوَابُ الرَّأْيِ بِالذُّوْلِ يُقْبَلُ بِإِقْبَالِهَا، وَ يَذْهَبُ بِذَهَابِهَا؛ استواری رأی در گرو حاکمیت سیاسی است، همراه و همسو با آن روی می‌آورد و روی برمی‌تابد».

لذا امام علی(علیه السلام) پیدایی فتنه‌ها را اثر حاکمیت، حکم رانان فاسد ارزیابی می‌کند و می‌فرماید:
«إِنَّمَا بَدَأُ وَقُوعَ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تُتَّبَعُ وَ أَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ»^(۵۵) پیدایش فتنه‌ها را جز از هوس‌های رهبران و بدعت‌هایی که در راستای آن پدید می‌آید، سرچشمه دیگری نباشد...»

امام علی(علیه السلام) با تیز بینی و درایت خاص خویش از حکومت حاکمان اموی به عنوان فتنه‌یاد می‌کند که پس از وی جامعه اسلامی به آن گرفتار می‌آید:

«عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَخْفَا مِنَ الْحَقِّ، وَ لَا أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ...»^(۵۶) بی‌تردید پس از من، شما را زمانی فرا می‌رسد که در آن چیزی پنهانتر از حق و آشکارتر از باطل نباشد، زمانی که دروغ بستن بر خدا و پیامبر از هر چیزی بیشتر است، زمانی که قرآن برای مردمش، بی‌ارج‌ترین کالاها باشد... در تمامی بلاد معروف ناشناخته‌ترین و منکر شناخته‌ترین باشد... بدان سان در آن روزگار قرآن و قرآنیان راستین در تبعیدی آواره و در تنهایی راهی یگانه‌اند که هیچ‌کس پناهشان ندهد...».

امام در خطبه‌ای دیگر از تبعات حکومت فتنه (حکومت امویان) که با ترک امر به معروف و نهی از منکر از سوی مسلمانان همراه است، به عنوان فتنه‌یاد می‌کند و این چنین هشدار می‌دهد:

«... هشدار! که از دیدگاه من هول‌انگیزترین فتنه‌های تاریخان فتنه‌امویان است، چرا که فتنه‌های کور و ظلمت زاست... در آن فضا هر که صاحب منشی باشد به دام می‌افتد. تنها کسانی شاید در امان بمانند که بینشی ندارند به خدا سوگند! بعد از من، بنی‌امیه را زمامداران بسیار بد خواهید یافت، مانند اشتیری خشن و جهوش که با دندان می‌گزد، با دست سر می‌کوبد و با پا لگدکوب می‌کند و از قطره‌های شیر نیز دریغ می‌ورزد... از بلا و سلطه‌ای آنان نرهید تا یاری خواستن از آنان، درست همانند برده‌ای از ارباب و تابعی از متبوع خویش باشد...»

پس از امام علی(علیه السلام)، جامعه همان سرنوشتی را یافت که امام(علیه السلام) پیاپی آن را هشدار داده بودند. اوج این رذالت و پستی زمانی بود که یزید به حکم ران جامعه مسلمانان درآمد و این یعنی وداع با اسلام، و اصول و مبانی آن:

«إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِّتِ الْأَمَةُ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدٍ»^(۵۷).

امام حسین(علیه السلام) در ادامه سخنان پدر، وضعیت زمانه‌ای را که مسلمانان فارغ از امر به معروف و نهی از منکر به آن گرفتار آمده بودند به گونه‌ای که نهایتاً زمینه را برای قدرت‌یابی و بسط آن برای امویان فراهم آمده بود، چنین ترسیم می‌فرماید:

«إِن الدنیا قد تغیرت و تنکرت و أدبر معروفها و استمرت حذاء و لم تبق منها إلا صباة کصباة الإناء و خسیس عیش کالمرعی الویبل ألا ترون إلى الحق لا یعمل به و إلى الباطل لا یتناهی عنه؛ کار ما بدینجا کشیده است که

۵۵. همان، خطبه ۵۰، ص ۵۹.

۵۶. همان، خطبه ۱۴۷، ص ۱۶۷.

۵۷. محمد دشتی، فرهنگ سخنان امام حسین(علیه السلام)، ص ۲۴۱.

می بینید، دنیا دگرگون شده و بسیار زشت و ناپسند گردیده است. نیکی های دنیا به عقب می رود و هم چنان با شتاب رو به زوال است از نیکی ها چیزی باقی نمانده جز ته مانده هایی همانند ته مانده آتش خورها. پستی های زندگی، همانند چراگاه زیان بخش و بیمار کننده است. آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل نمی گردد».^(۵۸)

«إِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِّيَّتْ وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أَحْيِيَّتْ؛ سنت و روش پیامبر(صلی الله علیه وآله) مرده است و بدعت های جاهلی دیگر باره احیا شده اند».^(۵۹)

در این شرایط، تنها و تنها مکانیسمی که توان احیای اسلام نبوی را داشت مکانیسم مهم «امر به معروف و نهی از منکر» بود، از این رو امام حسین(علیه السلام) با توجه و تکیه بر این مکانیسم قیام عاشورایی سال شصت و یک هجری قمری را رقم زد:

«أريد ان آمر بالمعروف و نهی عن المنکر».^(۶۰)

تحریف اسلام نبوی(صلی الله علیه وآله)، قربانی گردیدن عدالت در جامعه اسلامی، ستم بر انسان ها و مسلمانان، تفرقه میان امت اسلامی و... از تبعات استیلائی نا به حق امویان درجامه حاکمان اسلامی بود از این رو قیام امام حسین(علیه السلام) به عنوان آخرین مرحله امر به معروف و نهی از منکر در جهت رسوا سازی و اسقاط امویان از قدرت و تاج و تخت پادشاهی است؛ هر چند که به شهادت امام(علیه السلام) و اصحاب و انصار بیانجامد. شهادت امام(علیه السلام) در پرتو راه کار امر به معروف و نهی از منکر اسوه ای است جاودان برای رویارویی با ستم!

این اسوه هرگز به بهانه «عدم ضرر و عدم تأثیر» از حسینیان و ره پویندگان حسین ساقط نمی گردد شهید مطهری در این باره می نویسد:

«... ممکن است کسی بگوید که مرز امر به معروف و نهی از منکر آن جاست که خطری در کار نباشد، ضرری به آبرو، جان و مال وارد نیاید، در این جا بعضی از علمای اسلام و حتی بعضی از علمای شیعه که از آنها چنین انتظاری نمی رفت، می گویند مرز امر به معروف و نهی از منکر عدم ضرر است، نه عدم مفسده و بدین سان ارزش این واجب الهی را پایین می آورند...»

بین امر به معروف و نهی از منکر را در چه موضوعی می خواهی انجام دهی؟ یک وقت موضوع کوچک است؛ مثلاً کسی کوچه را کثیف می کند، شما باید این جا نهی از منکر کنید، حال اگر بدانید برای این نهی از منکر، آن شخص یک فحش ناموسی به شما می دهد، در این صورت این کار آنقدر ارزش ندارد.

یک وقت هم هست که موضوع امر به معروف و نهی از منکر در اسلام، از اهمیتی بالاتر از جان، مال و آبرو برخوردار است؛ مثلاً قرآن به خطر افتاده است و با اصول مسلم قرآن مبارزه می شود، اصولی هم چون عدالت که اصل و محور زندگی بشریت و هدف رسالت انبیا است، یا مسئله ای چون وحدت اسلامی که اسلام روی آن بسیار حساسیت دارد. در مثل این امور نمی شود دیگر به بهانه خطر افتادن جان، آبرو و مال، امر به معروف و نهی از منکر را کنار گذاشت. بنابراین امر به معروف و نهی از منکر در مسایل بزرگ مرز نمی شناسد».^(۶۱)

امام خمینی(ره) با درک اهمیت امر به معروف و نهی از منکر در برابر رژیم استبدادی پهلوی حرکت انقلابی خویش را آغاز نمود. در این راستا امام نه تنها تقیه را به عنوان یک مانع در برابر امر به معروف و نهی از منکر ارزیابی نکرد - مسأله ای که در طول تاریخ تشیع با ارائه تفسیری خاص از تقیه به عنوان مانعی در راه امر به معروف و نهی از منکر

۵۸. همان، ص ۳۱۸.

۵۹. ابو مخنف الازدی، مقتل الحسين، تحقیق میرزا حسن غفاری (قم، مکتبه اعانه للسید شهاب الدین مرعشی نجفی، ۱۳۹۸) ص ۲۶ و ۲۵.

۶۰. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸.

۶۱. مرتضی مطهری، حماسه حسین، ج ۲، ص ۱۹۴.

متجلی گشته بود — بلکه آن را در ادامه بحث امر به معروف و نهی از منکر مورد تحلیل قرار داد که توسط آن می توان اصول دین و مذهب را حفظ کرد و از تفرقه مسلمین جلوگیری نمود:

«تقیه را از آن جهت جعل و تشریح کرده اند که مذهب باقی بماند و اصول دین حفظ شود و مسلمین پراکنده گرد هم آیند و دین و اصول دین را اقامه کنند. ولی اگر این امر منتهی به اهدام دین و اصول دین شود، تقیه جایز نیست و این امر واضح و روشن است.»^(۶۲)

از این روست که امام قدس سره معتقد بودند: «در برابر بعضی از محرمات و واجبات که در نظر شارع و متشرعه در نهایت اهمیت است؛ مانند اهدام کعبه و مشاهده مشرفه و ردّ بر اسلام و قرآن و تفسیر دین به گونه ای که مذهب را فاسد کنند و غیر این ها»^(۶۳) که از احکام ضروری می باشند تقیه جایز نیست.

امام با ارائه تفسیری انقلابی از تقیه، از آن، معنایی تنگاتنگ با امر به معروف و نهی از منکر ارائه نمودند و از آن دو به عنوان مکانیسم و مبنای مهم در مبارزه سیاسی با حکومت وقت بهره بردند. حمید عنایت در استفاده از امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یک اهرم سیاسی مهم در جهت به کارگیری آن در مبارزه سیاسی به منظور اصلاح و بازسازی جامعه می نویسد:

«... اگر تشیع بناست که خصلت سابق خود را به عنوان ایمانی مبارز باز یابد، در تمام بخش های اجتماعی و سیاسی زندگی دست به تعرض بزند و این امر به معروف و نهی از منکر را به صورت قوی ترین عامل برای مبارزه جهت بازسازی جامعه اش در آورد.»^(۶۴)

امام (ره) با درک این مهم، فلسفه امر به معروف و نهی از منکر را اصلاح جامعه می داند: «همان طور که هر شخص و هر فردی موظف است که خودش را اصلاح کند و موظف است که دیگران را هم اصلاح کند. اصل امر به معروف و نهی از منکر برای همین است که جامعه را اصلاح کنند.»^(۶۵)

بر این اساس امام حرکت انقلابی خویش را از سال ۱۳۴۲ به منظور اصلاح جامعه آغاز کردند و مردمان را به مبارزه با بزرگ ترین منکرات (ظلم و استبداد، فدا شدن عدالت و...) دعوت کردند.

شهید مطهری در این باره می نویسد: «ندای امام خمین (ره) از قلب فرهنگ و از اعماق تاریخ و از ژرفای روح این ملت برمی خواست. مردمی که در طول چهارده قرن حماسه محمد، علی، زهرا، حسین، زینب، سلمان، ابوذر (علیه السلام) و صدها هزار زن و مرد دیگر را شنیده بودند و این حماسه ها با روحشان عجین شده بود، بار دیگر همان ندای آشنا را از حلقوم این مرد شنیدند.

علی (علیه السلام) را و حسین (علیه السلام) را در چهره او می دیدند... مردمی که سالها این آرزو را — درزمره یاران امام حسین باشند — درس می پروراندند به ناگاه خود را در صحنه ای مشاهده کردند، آن چنان که گویی حسین (علیه السلام) را به عینه می دیدند و همین باعث شد که به پا خیزند و یک سره بانگ تکبیر بر هر چه ظلم و ستم گری است بزنند.»^(۶۶)

کارکرد سیاسی امر به معروف و نهی از منکر عاشورا را نمی توان مربوط به زمان خاص دانست، بلکه هم تأثیر زمانی کوتاه مدت و هم بلند مدت را داشته و دارد.

۵ - کارکرد جامعه پذیری

۶۲. امام خمینی، الرسائل، رساله اجتهاد و تقلید، (قم مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۴۸۵) ص ۱۷۸.

۶۳. اجتهاد و سیاست از دیدگاه، گفتگو با شریعتمدار جزایری فصلنامه علوم سیاسی، ش ۶، ص ۲۳.

۶۴. حمید عنایت، تفکر نوین اسلام، ص ۲۴۸ و ۲۴۷.

۶۵. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۲ و ۱.

۶۶. مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی (دفتر انتشارات اسلامی) ص ۹۴ و ۹۵.

اندیشمندان، فرهنگ را این گونه تعریف می کنند:

«مجموعه عناصر معنوی و مادی ای که در سازمان های اجتماعی جریان می یابند و از نسلی به نسل دیگر منتقل می شوند، میراث اجتماعی یا میراث فرهنگی نام دارد فرهنگ معنوی عبارت است از: مجموعه دستاوردهای جامعه در تمام زمینه های علم، هنر، اخلاق و فلسفه و فرهنگ مادی به مجموعه وسایل تولیدی و دیگر ارزش های مادی گفته می شود که شامل ساختار اقتصادی یا زیر ساخت جامعه است.»^(۶۷)

آن چه در فرهنگ، محور و بنیاد دانسته می شود که سایر مؤلفه های فرهنگی حول آن تکوین می یابند «مذهب» است اصولاً مفهوم فرهنگ، ریشه ای مذهبی دارد و از واژه Cutle به معنای «پرستش» گرفته شده است.^(۶۸)

یکی از اندیشمندان درباره فرهنگ می نویسد:

«فرهنگ نه تنها به تصورات و رفتارهای فردی جهت می دهد، بلکه تعیین کننده رفتارهای جمعی است، یعنی فرهنگ، تمام زندگی بشر را دربرمی گیرد و روابط انسان ها را با یکدیگر و با محیط آنها تنظیم می کند.»^(۶۹)

گی روش، مهم ترین کار ویژه ای که برای فرهنگ عنوان می کند، کار ویژه جامعه سازی یا به عبارت دیگر جامعه پذیری است. یعنی این که فرهنگ، به وجود آورنده جامعه است، زیرا تمام عوامل عینی و مادی پیوندهای اجتماعی به وسیله نظام فرهنگی در عبارات نمادین (سمبلیک) باز تولید و باز تفسیر شده و معنا و انسجام می یابند. فرد از طریق همین شبکه وارد جامعه می شود و با آن پیوند می خورد.^(۷۰) بدین ترتیب انتقال فرهنگی از نسلی به نسلی دیگر امکان می یابد.

در فرهنگ هر جامعه، الگوهای فرهنگی و ارزش ها - که ضامن قدرت هنجاری الگوها هستند - از اهمیت ویژه ای برخوردارند. هر نظام فکری برای سامان دادن اصول و مبناهای اولیه خود به منظور قابل فهم نمودن آنها در تلاش است که «الگوهای» را به جامعه معرفی کند. بدین ترتیب آن چه که باز ساز و کار صحیح يك فرهنگ برای جامعه به ارمغان می آید وفاق اجتماعی یا همبستگی اجتماعی است که از آن به میزان وحدت و انسجام در درون يك جامعه به هنگام رو به رو شدن با دشمنان خارجی یا مشکلات داخلی تعبیر می شود.^(۷۱)

بی شك فرهنگ شیعه با وجود منابع عظیم الشان قرآن و سنت پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام و الگوهای فرهنگی مذهبی دارای چنان پتانسیل عظیمی است که کار ویژه انتقال فرهنگی را از نسلی به نسل دیگر امکان پذیر می سازند. در این میان و از منظر بحث حاضر، قیام عاشورا به عنوان «الگوی» منحصر به فرد است که قوام بخش و انسجام دهنده فرهنگ شیعه محسوب می گردد.

قیام امام حسین(علیه السلام) در سال شصت و يك هجری در برابر ساختار سیاسی زمان خویش به يك نحوی به الگوی فرا زمان مبدل گشته است و به صورت «فرهنگ سیاسی» خاص جلوه گر شده است.

بهره گیری صحیح از الگوهای فرهنگی در هر مکتب و نظام فکری از ظرافت خاصی برخوردار است. مهیا نمودن شرایط و زمینه ها در جهت بهره گیری از الگو نیز از عواملی است که درایت خاص خود را نیاز دارد. «محرم و صفر» به سهولت این شرایط و زمینه ها را برای بهره گیری از الگوی قیام عاشورایی فراهم آورده است که در عین این سهولت، ممنوع نیز می باشد زیرا چه بسا به غلط از این الگو استفاده شود، چرا که از محرم و صفر نباید صرفاً به زمینه ای در

۶۷. علی آقا بخشی، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، (مرکز اطلاعات و مدارك علمی ایران) ص ۸۲.

۶۸. احمد نقیب زاده، درآمدی بر جامعه شناسی سیاسی (تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۹) ص ۷۰.

۶۹. همان، ص ۷۲، تعریف مالدینوفسکی از فرهنگ.

۷۰. همان، ص ۷۳.

۷۱. علی آقا بخشی، همان، ص ۳۱۳.

جهت تباکی و تکمیل مجالس و کمیت تباکی بهره برد، بلکه آن چه که مهم است در کنار این کمیت ها، کیفیت است. کیفیت به این معنا که از این مجالس در جهت بهره برداری در انتقال داده های مکتب و نظام شیعه به ویژه بعد سیاسی آن استفاده نمود، امام خمینی (ره) در این باره می فرماید:

«مجلس عزا نه برای این است که گریه بکنند برای سید الشهداء و اجر ببرند، البته این هم هست، بلکه مهم آن جنبه سیاسی ای است که ائمه ما در صدر اسلام نقشه اش را کشیده اند که تا آخر باشد و آن، این اجتماع تحت یک بیرق، اجتماع تحت این است و هیچ چیز نمی تواند این کار را به مقداری که عزای حضرت سید الشهداء در او تاثیر دارد، تاثیر کند.»^(۷۲)

در جایی دیگر نیز با تأکید بر بعد سیاسی بودن قیام عاشورا و مجالس آن می فرماید:

«شما انگیزه این گریه و این اجتماع در مجالس روضه را خیال نکنید که فقط این است که ما گریه کنیم بر سید الشهداء، نه سیدالشهداء احتیاج به این گریه ها دارد و نه این گریه ها خودش یک کاری از آن می آید... مسئله، مسئله گریه و تباکی نیست، مسئله سیاسی است که ائمه ما با همان دید الهی که داشتند می خواستند این ملت ها را بسیج کنند و یک پارچه کنند از راه های مختلف تا آسیب پذیر نباشند.»^(۷۳)

به همین جهت، امام مهم ترین هدف مجالس حسینی را دربرگیری محتوای سیاسی آن ها می داند:

«این جنبه سیاسی این مجالس، بالاتر از همه جنبه های دیگری است که هست.»^(۷۴)

۷۲. صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۲۱۸.

۷۳. همان، ج ۱۳، ص ۱۵۳.

۷۴. همان، ج ۱۳، ص ۱۵۳.

امام حسین (علیه السلام) و قیام برای تشکیل حکومت اسلامی

علی اصغر رجاء

مقدمه

تشکیل حکومت اسلامی پس از فوت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) با مشکلات عدیده ای رو به رو شد و ماجرای سقیفه و غصب خلافت پیش آمد. تا این که امیرالمؤمنین(علیه السلام) برای مدت کوتاهی این وظیفه خطیر را بر دوش کشید، اما از طرف معاویه بن ابی سفیان با مخالفت و اخلال و برپایی جنگ و حملات کور تروریستی روبه رو گردید. در آخر نیز با شهادت امام علی(علیه السلام) دوران حکومت نمونه اسلامی آن حضرت به سر آمد. در زمان امام حسن(علیه السلام) نیز توطئه های معاویه ادامه یافت. جنگ های درازمدت داخلی سپاه امام را خسته کرده بود و امام در سال چهل و یک هجری قمری با پذیرش صلح، حکومت را به معاویه واگذار فرمود.

بررسی شرایط زمانی قیام امام حسین(علیه السلام) برای تشکیل حکومت اسلامی اهمیت به سزایی دارد^(۷۵)؛ زیرا نظر به شهادت مظلومانه آن حضرت، اسارت خاندان و کمی یاران او این اقدام، بسیار بی محاسبه به نظر می آید و یا اصلاً چنین هدفی در قیام او در نظر گرفته نشده است. گفته می شود که حضرت صرفاً برای شهادت — که خود تأثیرات جداگانه ای به نفع اسلام در برداشته — قیام نمودند. از این رو اقدام حضرت کاملاً اختصاصی در نظر گرفته شده، تکرار و الگوگیری از آن محال پنداشته می گردد. در حالی که یک بعد نهضت حسینی قیام برای تشکیل حکومت اسلامی بود و در صورت تحقق، می توانست مسیر تاریخ اسلام را دگرگون سازد.

در همین راستا عواملی که باعث عدم توفیق امام حسین(علیه السلام) شد نیز باید جهت عبرت شناخته شوند، با این حال قیام امام حسین(علیه السلام) یک حرکت اجتماعی و دارای ابعاد مختلف و نتایج و آثار پربرکتی برای اسلام بوده در آینده هم خواهد بود.

علل عدم قیام امام حسین(علیه السلام) در زمان معاویه

دهه آخر عمر معاویه بن ابی سفیان مصادف با آغاز امامت امام حسین(علیه السلام) بود. در این دهه، سیاست های شومی که معاویه در جهت استحاله و انحراف جامعه اسلامی و شیعه زدایی به کار گرفت از این قرارند:

۱. جلوگیری از هر گونه اعتراض و جنبش مخالف از طریق فشار سیاسی و اقتصادی، کشتار، شکنجه، حبس و تحمیل فقر و گرسنگی نسبت به آنان.

۲. احیای تبعیض های نژادی و رقابت های قبیله ای در میان قبایل و تضعیف آنها و برطرف کردن خطرشان از حکومت.

۳. جعل حدیث، تفسیر و تأویل آیات قرآن به نفع خود، تخدیر افکار عمومی، مشروعیت و مقبولیت دادن به حکومت.

۴. ترویج فرقه های باطل نظیر: جریه و مرجئه که از نظر عقیدتی با سیاست معاویه هم سو بودند.

۷۵. درباره هدف امام حسین(علیه السلام) از قیام، نظرات گوناگون ارائه و تحلیل شده است. قیام امام حسین(علیه السلام) ابعاد مختلفی داشته، به گونه ای که نمی توان گفت تنها و تنها هدف امام تشکیل حکومت بوده است. در این زمینه بحث ها و مناقشات دامنه داری صورت گرفته است. ر.ک: کتابشناسی تاریخی امام حسین(علیه السلام)، ص ۱۸۵—۱۸۰ و نیز ر.ک: اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ص ۳۰۸ به بعد.

۵. جذب و به کارگیری افراد مکار و غداری چون مغیره بن شعبه والی کوفه، زیاد بن ابیه والی بصره و کوفه، عمرو بن عاص والی مصر، مروان بن حکم و سعید بن عاص و ولید کارگزاران اموی در حجاز که معاویه را در ایجاد خفکان یاری می دادند؛ به خصوص زیاد بن ابیه در هنگام ولایت بر کوفه و بصره (۵۰-۵۳ هـ.ق).

۶. تطهیر عثمان و مخدوش کردن چهره حضرت علی (علیه السلام) به عنوان حيله های سیاسی.^(۷۶)
امام حسین (علیه السلام) در این دوره مطابق وظیفه امر به معروف و نهی از منکر در برابر اعمال معاویه احساس مسئولیت شدیدی نسبت به حفظ شریعت جدش از انحراف و استحاله می نمودند. بنابراین به شکل های مختلفی عکس العمل نشان می دادند.

یک بار اموالی را که از یمن به شام می بردند ضبط نمودند^(۷۷)، بار دیگر نسبت به قتل حجرین عدی و یاراناش در سفر معاویه برای حج، او را نکوهش کرد^(۷۸). خطبه ای نیز در «منی» در جمع صحابه و تابعین ایراد فرمود.^(۷۹) با این حال عوامل ذیل امام را از قیام علیه معاویه برای تشکیل حکومت اسلامی باز می داشت:

۱. اظهار پایبندی به صلح امام حسن (علیه السلام) با معاویه^(۸۰): امام به قرارداد صلحی که از طرف معاویه از همان ابتدا در گفتار^(۸۱) و بعداً در عمل^(۸۲) نقض شده بود، به طور یک جانبه پایبند بودند. بلکه همان دلایلی که باعث صلح برادرش با معاویه و حفظ شیعیان شده بود و نیز جو خفکان و کشتار عمال معاویه باعث اظهار پایبندی امام به صلح نامه برادرش می گردید.^(۸۳)

بدین ترتیب دشمن نمی توانست علیه امام این موضع را بگیرد که آنچه برادرش در طول نه سال (۴۱-۵۰ هـ.ق) پذیرفته بود، زیر پا نهاده است.

۲. شخصیت معاویه در نظر مردم: وی از زنده بودن نام و یاد پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در رنج بود^(۸۴)؛ ولی جامعه آن روز او را صحابی پیامبر، کاتب وحی، خال المؤمنین^(۸۵)، منتقم خون عثمان، دارای سن و تجربه بیشتر می دانستند. ضمناً معاویه ظاهر ساز و از زمان عمر دارای منصب بود^(۸۶) و به سبب صلح امام حسن (علیه السلام) ادعای مشروعیت حکومت داشت.^(۸۷)

۳. احتمال ترور، قبل از قیام به وسیله معاویه: همان طور که امام حسن (علیه السلام) را با دسیسه مسموم و شهید کرد.^(۸۸)

۷۶. حیاة الامام الحسین (علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۶۷ - ۱۳۴؛ سیره پیشوایان، ص ۱۴۶.

۷۷. موسوعة کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، ص ۲۴۸.

۷۸. همان، ص ۲۵۰.

۷۹. همان، ص ۲۷۰.

۸۰. همان، ص ۲۳۸.

۸۱. انساب الاشراف؛ ج ۳، ص ۴۵ و ۴۴؛ الفتوح، ص ۷۶۹؛ مقاتل الطالبیین؛ ص ۴۵.

۸۲. کشتار شیعیان، بیعت گرفتن برای جانشین یزید، ترور امام حسن (علیه السلام) و اهانت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) همه بر خلاف عهدنامه صلح بودند. برای مواد صلح نامه ر.ک: صلح نامه امام حسن (علیه السلام)، ص ۳۵۶-۳۵۷.

۸۳. ر.ک: نشریه دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۵۴ - ۵۳، ۱۳۸۰ ش، «چرا امام حسین (علیه السلام) به روزگار حکومت معاویه قیام نکرد»، اصغر فروغی ابری، ص ۱۱ - ۶.

۸۴. مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۵۴ (ضمن شرح حال مأمون).

۸۵. مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۴، ص ۳۹۹. شوهر خواهرش در سفر به حبشه مرتد شد و نجاشی پادشاه حبشه ام حبیبیه را به خواست پیامبر (صلی الله علیه وآله) به نکاح حضرت درآورد (ر.ک: الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۷۲).

۸۶. تاریخ الدولة الامویة، ص ۱۳.

۸۷. این موارد قابل رد بوده ادعایی بیش نیستند. ر.ک: النصایح الکافیة، ص ۲۰۹ به بعد و ص ۲۶۹ - ۲۶۴.

۸۸. مقاتل الطالبیین، ص ۴۸؛ انساب الاشراف، همان، ج ۳، ص ۵۵.

۴. اوضاع اجتماعی نامناسب جامعه: روحیه خیانت و ترك نصرت و تسلیم آنها در برابر فشارها و اغواگری های معاویه و عدم ثمردهی جانبازی در بیدار کردن روح سلحشوری مردم.
۵. لوث شدن قیام یا کاهش اثرات آن به دلیل قوت دستگاه تبلیغاتی حاکم.
۶. امام به دنبال فرصت مناسب تر تا با آگاهی از خصوصیات و شخصیت یزید^(۸۹)، (جانشین معاویه) و حساسیت جامعه نسبت به او قیام خود را آغاز نمایند.
- یزید از مادری کلبی به نام میسون متولد شد.^(۹۰) کلبی ها بیابانگرد و دارای روحیه خشونت و بداوت بودند. یزید در حمایت مادرش در صحرا رشد نمود، مادرش نتوانست زندگی در دمشق را تحمل نماید، لذا به صحرا بازگشت.^(۹۱) یزید در اوج رفاه، در جوانی به شعر و لُهو و لعب رو آورد. به خاطر داشتن مری، شاعر، درباریان و مشاور مسیحی و هم چنین سابقه قبیله ای مادر، گرایش به مسیحیت داشت.^(۹۲)
- در اعتراض به نوشیدن شراب می گوید: اگر بر دین احمد حرام است، من بر دین مسیح می خورم. با این حال معاویه او را برای جانشینی خود آماده می کرد و مسئولیت هایی به او می داد. در سفری به مکه که از طرف معاویه «امیرالحاج» شده بود به امام حسین(علیه السلام) شراب تعارف کرد و در مقابل اعتراض حضرت در ضمن شعری، تعجب خود را ابراز کرد.^(۹۳)
- نظر به این موارد امام حسین(علیه السلام) در جواب اولین نامه نگاری کوفیان و دعوت از او در سال چهل و نه یا سال پنجاه هجری قمری به صلح برادرش اظهار پابندی نمودند. در این سال امام حسن(علیه السلام) وفات یافت و «جعده بن هبیره بین ابی وهب» امام حسین(علیه السلام) را به کوفه دعوت نمود.^(۹۴) نامه نگاری کوفیان پس از این تا سال شصت و یک هجری قمری متوقف ماند.
- محبوبیت امام هم رفته رفته در جامعه رو به افزایش بود؛ به گونه ای که در پی شهادت حجر بن عدی و یارانش توسط معاویه^(۹۵) در مرج عذرا حکومت اموی از وجود امام حسین(علیه السلام) در مدینه احساس خطر می کرد. به همین سبب معاویه نامه ای به امام حسین(علیه السلام) نوشته او را از فتنه منع کرد. امام هم در جواب، نامه ای کوبنده برای او فرستاد و جنایات او را در حق شیعیان يك يك برشمرد.^(۹۶)
- از طرفی مسئله بیعت^(۹۷) برای یزید و جانشینی او در برنامه کاری معاویه قرار داشت و امام مخالف جدی آن بود. مخالفان دیگری هم از صحابه با این امر — که گامی در جهت تبدیل خلافت به پادشاهی تلقی می گردید — در مدینه وجود داشت. بدین منظور معاویه دوبار به مکه سفر کرد و در سفر دوم در حالی که دستور داده بود مردان مسلح با شمشیر بر بالای سر مخالفان بایستند، خود بر منبر رفت و اعلام کرد آنان بیعت کرده اند.
- مخالفان، این بیعت را پس از اتمام جلسه و بیعت عمومی انکار نمودند. بدین ترتیب حجاز به عنوان کانون خطر برای معاویه باقی ماند. امام سعی داشتند خود و یارانش بمانه ای، به دست معاویه ندهند و در عین حال در جامعه حالت
۸۹. موسوعه کلمات الامام الحسین(علیه السلام)، همان، ص ۲۸۳ — ۲۸۵.
۹۰. تاریخ الدولة الامویة؛ ص ۴۲؛ حیاة الامام الحسین(علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۷۹—۱۸۴.
۹۱. همان.
۹۲. سمو المعنی فی سمو الذات، ص ۸۲ — ۸۰؛ تاریخ الشعوب الاسلامیة، ص ۱۲۴؛ سیره پیشوایان، ص ۱۸۰.
۹۳. موسوعه کلمات الامام الحسین(علیه السلام)، ص ۲۴۹؛ به نقل از الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۶۰۳.
۹۴. همان، ص ۲۳۸.
۹۵. الاخبار الطوال، ص ۱۷۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۲۳۰ — مروج الذهب، ج ۳ ص ۳ — تاریخ الطبری، ج ۳ ص ۲۳۰.
۹۶. موسوعه کلمات الامام الحسین(علیه السلام)، ص ۲۵۰.
۹۷. الغدیر، ج ۱۰، ص ۳۴۲.

آمادگی و انتظار به وجود آورند تا کار را پس از معاویه از سرگیرند. معاویه نیز برای پس از خود در مورد مخالفان، توصیه هایی به یزید کرده بود.^(۹۸)

سرانجام پس از دیرزمانی که جامعه اسلامی در برابر هیبت حکومت اموی قد خم کرده تسلیم شده بود، با مرگ معاویه به جنبش درآمد و موانع برداشته شد. امام حسین(علیه السلام) در این هنگام نقش تاریخی و رسالت خود را در مبارزه با ستم، نجات امت از دست دشمنان سرسخت و دمیدن روح سلحشوری در مردم ایفا نمودند و برای هر قیامی بر ضد ستم حاکم — در هر زمان و مکان — الگو و نمونه عالی ای فراهم آوردند.

معاویه در پانزدهم رجب سال شصت هجری قمری هلاک شد.^(۹۹) پسرش یزید از ولید بن عتبة بن ابی سفیان (والی خود در مدینه)^(۱۰۰) خواست که از حسین(علیه السلام) در کنار عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن ابی بکر و عبدالله بن زبیر بیعت بگیرد.^(۱۰۱) امام و عبدالله بن زبیر از بیعت خودداری نمودند.

در سوم شعبان همان سال، امام برای تبلیغ اهداف قیام خود از مدینه وارد شهر امن مکه شدند^(۱۰۲) و تا هشتم ذی الحجه در آنجا بودند.^(۱۰۳) ابن زبیر هم فعالیت هایی داشت، ولی با ورود امام به مکه تلاش های او در جهت به دست گیری قدرت در حجاز تحت الشعاع شخصیت امام قرار گرفت.

در این بین از دهم رمضان نامه نگاری سران شیعه پس از وقفه ای طولانی از کوفه به مکه آغاز شد^(۱۰۴) و شدت گرفت.^(۱۰۵) امام نیز مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد تا آنچه آنان نوشته بودند از نزدیک بررسی کرده و نتیجه را گزارش کند. هم چنین امام نامه ای به اشراف بصره (مالک بن مسمع بکری، احنف بن قیس، منذر بن جارود، مسعود بن عمرو، قیس بن هیشم و عمرو بن عبیدالله بن معمر) نوشتند. در این نامه امام ضمن بیان حقانیت خود، آنان را به کتاب خدا و سنت رسول الله فرا خواندند.^(۱۰۶)

مسلم بن عقیل در پنجم شوال سال شصت هجری قمری به کوفه وارد شد. نامه ای مبنی بر بیعت بیست هزار نفر از او در مکه قبل از حرکت به دست امام رسیده بود^(۱۰۷). امام حسین(علیه السلام) با دریافت اطلاعات روشنی از اوضاع کوفه با در نظر داشتن خطر جان، همراه خاندان و عشیره خود و عده ای از شیعیان به طرف آن شهر روان شدند. به همراه بردن خاندان با توجه به حضور ابن زبیر در مکه و اوضاع متغیر حجاز بسیار ضروری بود.^(۱۰۸)

در این هنگام افراد سرشناس زیادی از جمله: عبدالله بن عباس و برادر امام (محمد حنفیه) او را از حرکت باز می داشتند. امام به هر يك از آنان به نحوی جواب می دادند، زیرا سران شیعه که به امام نامه نوشته بودند از اوضاع سیاسی کوفه شناخت بیشتری داشتند و از نزدیک شاهد امور بودند. مسلم هم مشاهدات آنها را در نامه خود به امام از

۹۸. وقعة الطف، ص ۱۷۲.

۹۹. الاخبار الطوال، ص ۱۷۱ — الارشاد (مفید) ج ۲، ص ۳۲.

۱۰۰. وقعة الطف، ص ۷۲.

۱۰۱. الاخبار الطوال، ص ۱۷۲، ۱۷۳؛ مقتل الحسين للخوارزمی، ج ۱، ص ۲۶۰.

۱۰۲. لهُوف سید بن طاووس، ص ۴۶.

۱۰۳. وقعة الطف، ص ۱۴۷.

۱۰۴. وقعة الطف، ص ۹۲؛ الاخبار الطوال، ص ۱۷۴.

۱۰۵. لهُوف، سید بن طاووس، ص ۵۰.

۱۰۶. موسوعة کلمات الامام الحسين(علیه السلام)، ص ۳۱۵.

۱۰۷. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۶.

۱۰۸. ابن زبیر در فکر بازگردان خلافت به حجاز بود و در جنگ جمل در صف مخالفان علی(علیه السلام) در کنار خاله اش عایشه قرار داشت.

کوفه تأیید کرده بود. در حالی که عبدالله بن عباس و محمد حنفیه سال ها بود که از مکه و مدینه خارج نشده بودند.^(۱۰۹) از طرفی در مکه احتمال ترور امام می رفت.^(۱۱۰)

نظر به اهمیت شهر کوفه در قیام امام حسین(علیه السلام) برای تشکیل حکومت اسلامی — قبل از بررسی زمینه های تغییر حکومت در کوفه — موقعیت استراتژیک این شهر بیان می گردد:

موقعیت استراتژیک کوفه

شهر کوفه در زمان امیرالمؤمنین(علیه السلام) و امام حسن(علیه السلام)(۳۵—۴۱ هـ.ق) پایتخت حکومت اسلامی بود و اهمیت زیادی از این نظر داشت. کوفه در مرکز کشور اسلامی به پایگاه سنتی شیعیان تبدیل گشته بود. در قیام های علویان علیه حکومت اموی و عباسی به لحاظ تأمین امکانات نظامی اهمیت ویژه ای داشت.

شهر کوفه در سال هفدهم هجری قمری به دستور عُمر به دست سعد بن ابی وقاص تأسیس شد.^(۱۱۱) یک سال قبل از آن شهر بصره بنا گردیده بود. بصره پایگاه سنتی طرفداران عثمان بود. این دو شهر در کنار دو شهر قدیمی تر، ابتدا به عنوان پادگان نظامی ساخته شده بودند و سپس با مهاجرت جنگجویان عرب مسلمان رفته رفته به صورت شهری نظامی و مستحکم درآمدند.

کوفه، هم به دلیل آب و هوای خوش و هم داشتن مراتع برای چرانیدن شتر، پذیرای مهاجران شد. نقطه شروع لشکرکشی های مسلمانان در قرن اول هجری به ایران و سِند، دو شهر کوفه و بصره بودند و خراج آن مناطق نیز به این دو شهر سرازیر می گردید. در مقاطعی که این دو شهر تحت حاکمیت یک نفر قرار می گرفت، منابع مالی هنگفتی در اختیارش بود که در مسائل سیاسی نقش مهمی داشت.

خراج، مالیاتی بود که به جای تقسیم زمین های فتح شده بین جویان مسلمان، بر آن زمین ها بسته می شد. علاوه بر آن جزیه از غیر مسلمانان در قبال تأمین امنیت آنها، غنایم جنگی شامل اموال مخصوص پادشاهان و امرای دشمن (صوائق) و گمرکات نیز از منابع مالی حکومت اسلامی به شمار می آمدند.^(۱۱۲)

درآمد عمده مردم از راه گرفتن عطا و رزق بود و مردم وابستگی شدیدی بدان داشتند. عطا، مقدار پرداخت نقدی از سوی حکومت کوفه بود که طی چند مرتبه در سال به سپاهیان پرداخت می شد.

چنان که «رزق» نیز کمک های جنسی و خوراکی بود که هر ماه به صورت بلاعوض به آنان تحویل می گردید تا از اشتغال سربازان جلوگیری شود.

بدین ترتیب یک ارتش همیشه آماده برای جنگ وجود داشت. نظام پرداخت عطا، حربه کارآمدی در دست حکومت بود و اشراف کوفه که مسئول تحویل آن از حکومت و پرداخت به مردم بودند، از این جهت قدرت و نفوذ بسیاری در شهر داشتند.

۱۰۹. خطر جان در رفتن به کوفه همراه امام آن قدر زیاد و جدی بود که عبدالله بن عباس و محمد حنفیه بن علی بن ابی طالب در حجاز ماندند. (محمد به سبب انتساب به مادرش خوله، حنفیه نام گرفت).

۱۱۰. امام حسین(علیه السلام) در مکه به این عمر فرمود: «ان القوم لایترکون و ان اصابون، و ان لم یصیبون فلا یرالون حتی ابایع و اناکاره، او یقتلون»، (موسوعه کلمات الامام الحسین(علیه السلام): ص ۳۰۸). هم چنین به ابن زبیر فرمود: «و الله لئن اقلل خارجاً منها بشر احب الی من ان اقلل داخلها منها بشر! وایم الله لو کنت فی حجرهامه من هذه الهوام لاستخرجون...» ص ۳۲۴.

در راه کربلا به صفاح فرمود: «لو لم اعجل لا خذت» (همان، ص ۳۳۵). و به اباهره فرمود: «یا اباهره ان بنی امیه اخذوا مالی فصرت، و شتموا عرضی فصرت، و طلبوا دمی فیهرب...» (همان، ص ۳۴۵).

۱۱۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۷۹.

۱۱۲. مجله مشکوة، شماره ۵۳، زمستان ۱۳۷۵ «مردم شناسی کوفه» ص ۳۳ و ۳۴.

عبداللہ بن زیاد توسط همین اشراف توانست با تهدید به قطع عطا، مردم را از اطراف مسلم بن عقیل دور کند و با افزایش عطا لشکر عظیمی از کوفیان برای جنگ با امام حسین (علیه السلام) در کربلا فراهم آورد.^(۱۱۳)

ترکیب عقیدتی - سیاسی مردم کوفه

مردم کوفه از دو گروه مسلمان و غیر مسلمان تشکیل می شد. غیر مسلمین متشکل از عرب مسیحی از بنی تغلب، مسیحیان نجران و نبطی، مجوسیان ایران و یهودیان رانده شده از شبه جزیره بودند. اینان درصد کمی از جمعیت کوفه را تشکیل می دادند. بخش مسلمانان شامل گرایش های بی طرف، هواداران بنی امیه، خوارج، پیروان قراء و صحابه و شیعیان علی (علیه السلام) بودند.

اکثر مردم کوفه از گروه بی طرف بودند که زیربنای فکری — عقیدتی محکمی نداشتند. تعداد زیادی از قراء و صد و هفتاد و هشت^(۱۱۴) تن از صحابی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در میان آنها بود که هر یک خود را مجتهد و صاحب رأی می دیدند و در مقابل حکومت می ایستادند. اینان در بی طرفی مردم نقش عمده داشتند. در واقع این مردم از قبایل صحراگردی بودند که سابقه شهرنشینی نداشتند. ویژگی خاص آنها نظم ناپذیری بود.

بر خلاف مردم شام — که سال ها سابقه شهر نشینی داشتند و معاویه از نظم پذیری آنها کمال استفاده را می کرد —^(۱۱۵) این گروه بی طرف در جریانات سیاسی هم چون موجی به دنبال طرف برتر می رفتند، نه از امیر راضی بودند و نه امیر از آنان راضی بود! در هنگام بروز ناآرامی ها و جابجایی قدرت به منافع مادی خود می نگریستند.

بنابراین وقتی معاویه هلاک شد و آنان جوانی و بی تجربگی یزید را دیدند، به صف یاران مسلم پیوستند. آنان والی نرم خوی کوفه، نعمان بن بشیر را که سنین پیری را می گذراند، قادر یا مقابله با قیامی جدی نمی دیدند. شاید همین افراد بودند که فرزدق در وصفشان به امام حسین (علیه السلام) گفت: «دل هایشان با تو و شمشیرهایشان علیه توست».^(۱۱۶)

در چنین اوضاعی که کنترل از دست نعمان بن بشیر خارج شده بود، تعدادی از اشراف کوفه مانند: عمر بن سعد بن ابی وقاص (پسر بنیانگذار کوفه)، عبداللہ بن مسلم و عماره بن ولید بن عقبه به یزید نامه نوشتند تا اگر کوفه را می خواهد، فرد قدرت مندی بر آن گمارد. در ضمن خبر آمدن مسلم به کوفه را نیز دادند.^(۱۱۷) یزید به پیشنهاد «سرجون»، عبداللہ بن زیاد را با حفظ سمت ولایت بصره، به ولایت کوفه برگزید.^(۱۱۸)

با آمدن ابن زیاد به کوفه، افراد بی طرف جذب وعده و وعیدهای او شدند و مسلم را تنها گذاشتند. اشراف کوفه که در طول بیست سال حکومت امویان دارای نفوذ بسیاری در میان گروه بی طرف ها بودند، از وابستگان حزب اموی به شمار می رفتند. آنان ابن زیاد را یاری می دادند.

از طرفی عده ای از آنان در جریان نامه نگاری به امام حسین (علیه السلام) برای حفظ ریاست خود — در صورت برقراری حکومتی از جانب امام — عاطفی ترین نامه ها را نوشته بودند.^(۱۱۹) اما همین که عبداللہ بن زیاد کنترل کوفه را به دست گرفت، آنها هم در موقعیت های حساس سپاه اعزامی او به فرماندهی عمر سعد به کربلا قرار گرفتند.

۱۱۳. همان، ص ۳۵-۳۷.

۱۱۴. الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۹۶ — ۳۴۵؛ کوفه و نقش آن در قرون نخستین اسلامی، ص ۴۴۳-۴۴۵.

۱۱۵. مجله مشکوة، ص ۲۰ و ۲۱.

۱۱۶. تجارب الامم، ج ۲، ص ۵۹.

۱۱۷. وقعه الطف، ص ۱۰۱ — ۱۰۲؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۸۰؛ مقتل الحسین للخوازمی، ج ۱، ص ۲۸۷.

۱۱۸. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۷۵. مقتل الحسین للخوازمی، ج ۱، ص ۲۸۷.

۱۱۹. وقعه الطف، ص ۹۳ — ۹۵.

امام حسین(علیه السلام) در روز عاشورا در مقابل لشکر کوفه خطاب به همین عده فرمود: «ای شیبث بن ربیع و ای حجار بن ابجر و ای قیس بن اشعث و ای یزید بن حارث!! آیا شماها نبودید که به من نامه نوشتید: میوه ها رسیده و وقت چیدن فرا رسیده و خرماها سرسبز گشته و زمین از گیاه پر است و سپاهی آماده در انتظار توست! پس بشتاب»^(۱۲۰)!

نامه نگاری این عده از اشراف به امام حسین(علیه السلام) نشان می دهد که در سطح آنان، احتمال موفقیت قیام امام برای تشکیل حکومت می رفته است. هم چنان که مردم عادی نیز در هنگام ورود عبیدالله بن زیاد به کوفه، او را نشناخته به گمان امام بر او سلام می کردند و خیر مقدم می گفتند.^(۱۲۱)

از گروه های دیگر اعتقادی در کوفه، خوارج بودند. آنان در عمل خشن و دارای انگیزه های قوی دینی بودند.^(۱۲۲) فهم عمیقی نداشتند، مکتب عمر را پذیرفته و خشونت میورزیدند. نقل روایات عمر دلیل این مدعاست. پایگاه مردمی هم نداشتند و مخالف حکومت بودند. با شیعه هم دشمنی سرسختانه نشان دادند. در بصره و کوفه طی چند مرحله قیام تا واقعه کربلا در سال شصت و یک هجری قمری سرکوب شده بودند^(۱۲۳) و در این واقعه نقش چندانی نداشتند.

پیروان قراء و صحابه پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نیز گروه دیگری در کوفه بودند. آنان امام علی، امام حسن و امام حسین(علیهم السلام) را به عنوان مجتهد و راوی قبول داشتند؛ حتی برخی از آنها عبدالله بن مسعود و عمر را از حضرت علی(علیه السلام) بالاتر می پنداشتند!

اقلیتی از شیعیان در کوفه بودند که عمیقاً به خاندان اهل بیت عشق میورزیدند. عده ای از میان آنان رؤسای شیعه به حساب می آمدند. از دهم رمضان سال شصت هجری قمری نامه های دعوت همین رؤسای شیعه به امام حسین(علیه السلام)، پس از وقفه ای ده ساله آغاز شد. نامه برخی از آنان چون سلیمان بن صرد خزاعی، مسیب بن نجبه فزاری، مسلم بن عوسجه، حبیب بن مظاهر اسدی، ابو ثمامه صائدی^(۱۲۴) و... در مکه به دست امام حسین(علیه السلام) رسید. اینان در زمان حضرت علی(علیه السلام) در جنگ ها همراه او بودند و پس از مرگ معاویه با آگاهی کامل از اوضاع کوفه امام را دعوت کردند.

دیگر شیعیان نیز با وجود علاقه وافر به اهل بیت، با توجه به سیاست های شیعه زدایی معاویه و کشتارهای شیعیان توسط زیاد ابن ابیه در جریان قیام حجر به سال پنجاه و یک هجری قمری تا احتمال پیروزی قطعی نمی دادند، در قیام ها همراهی نمی کردند. به همین علت به محض احتمال شکست مسلم در کوفه از اطراف او پراکنده شدند. در حالی که بعدها به علت تسلط مختار بر خزانه کوفه به قیام او پیوستند.

زمینه های تغییر حکومت در کوفه

جو سیاسی کوفه

۱ — در کوفه جو پدید آمده بود که همه گروه ها با شور و شوق به امام نامه می نوشتند و فرستادگان آنها در مکه به حضور امام حسین(علیه السلام) می رسیدند، در حالی که دیگر مناطق — مانند یمن، مصر و ایران — خاموش.
۱۲۰. موسوعة کلمات الامام الحسین(علیه السلام)، ص ۴۲۰ — ۴۲۱.
۱۲۱. وقعه الطف، ص ۱۰۹؛ الاخبار الطوال، ص ۱۷۷؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۷۵؛ مقتل الحسین للخوارزمی، همان، ج ۱، ص ۲۸۹، سید بن طاووس (م ۶۶۴ ق) نیز با وجود اختصارگویی به این مطلب اشاره کرده است. لوف سید بن طاووس، ص ۵۸.
۱۲۲. الخوارج فی العصر الاموی، ص ۲۱۴ — ۲۱۸ و ص ۱۹۶.
۱۲۳. همان، ص ۱۰۹ به بعد؛ تاریخ الدولة الامویة، ص ۱۸؛ کوفه نقش آن در قرون نخستین اسلامی، ص ۳۰۶ — ۳۰۸.
۱۲۴. لوف سید بن طاووس، همان، ص ۴۸ — ۴۹، یکی از دلایل قلت شیعه در کوفه و نفوذ اشراف اموی، کاندید شدن عمر سعد بعد از واقعه کربلا برای ولایت کوفه است. (ر.ک: مروج الذهب: ج ۳، ص ۸۵).

بودند، در اثر همین جوّ بود که حتی عده ای از اشراف هوادار امویان نیز برای عقب نماندن از قافله و به امید رسیدن به مقام و موقعیت، به امام نامه دعوت نوشته بودند.

۲— ضعف شخصیت یزید: از نظر مردم کوفه او جوان تازه کار بود و ضعف مدیریتی، سیاسی و اجتماعی داشت.

۳— ضعف شخصیت نعمان بن بشیر (والی وقت کوفه): بشیر بن سعد پدر نعمان، در جریان سقیفه در مخالفت^(۱۲۵) با سعد بن عباده که او هم انصاری و خزرجی بود، با ابوبکر بیعت کرد. بشیر در امر بیعت با اسید بن حضیر اوسی در رقابت هم بود.^(۱۲۶) نعمان بن بشیر و مسلمة بن نخله هم تنها انصاریان بودند که عثمانی و همراه معاویه شدند و از حضرت علی(علیه السلام) کناره گرفتند.^(۱۲۷) معاویه خود را منتقم خون عثمان معرفی می کرد. نعمان در این زمان که مسلم در کوفه و امام در راه آن بود، سنین پیری را می گذراند و قدرت جمع آوری سپاه و مقابله با مسلم را نداشت.

۴— در اثر گذشت زمان نسلی به وجود آمده بود که دوران ظلم معاویه را تجربه کرده و افرادی مانند سلیمان بن صرد، رفاعة بن شداد و مسیب بن نجبه در میان آنها حکومت عدل علی(علیه السلام) را دیده بودند. آنها می خواستند از خلاء قدرت سیاسی استفاده کرده و قبل از تثبیت قدرت یزید حکومتی نظیر حکومت امام علی(علیه السلام) به رهبری فرزندش — که او هم امام بود — تشکیل دهند.

۵— رقابت شام و عراق: قبل از اسلام در زمان درگیری های روم و ایران، در شام حکومت عربی غسانیان (آل جَفَنَه) دست نشانده روم و در عراق نزدیک کوفه، حکومت عربی حمیریان (الحمیان) دست نشانده ایران، در رقابت و ستیزه بودند.^(۱۲۸) پس از اسلام، کوفه در زمان حضرت علی(علیه السلام) پایتخت رسمی و مهم ترین شهر مملکت اسلامی بود. برخی فتوحات لشکر اسلام پیش از زمان حضرت، از کوفه هدایت می گردید و کوفه مظهر قدرت و عزت اسلام بود.

در حالی که در همین زمان ها، مرکز حکومت معاویه در شام، غیر رسمی و او و اطرافیانش از نظر کوفیان مشتی «طلقاً» به شمار می رفتند که در فتح مکه تسلیم پیامبر شده بودند. از طرف دیگر پایتختی کوفه علاوه بر اهمیت سیاسی، فواید اجتماعی و اقتصادی ای نیز برای اهالی آن در برداشت. پس از تسلط معاویه بر مقدرات مملکت اسلامی و صلح امام حسن(علیه السلام)، معاویه به سبب خشم و نفرت از کوفه، پایتخت را به شام منتقل کرد و مدت بیست سال مردم کوفه از آن فواید محروم و شهر نیز به صورت عادی درآمد از این رو با مرگ معاویه، مردم کوفه به یاد دوران خوش پایتختی انگیزه فراوانی داشتند تا مجد و عظمت از دست رفته را که در آن زمان قدر ندانسته بودند، باز گردانند.

اهداف اعلام شده امام حسین(علیه السلام) در وصیت به برادرش محمد حنفیه عبارت اند از^(۱۲۹):

۱. اصلاح امت جدش.
۲. امر به معروف و نهی از منکر.
۳. عمل به سیره پیامبر و حضرت علی(علیه السلام). این اهداف نیز با تشکیل حکومت اسلامی قابل تحقق و سازگارند.

علل عدم موفقیت سیاسی - نظامی امام

۱۲۵. واقدی، کتاب الردة، ص ۷۱ و ۷۲.

۱۲۶. زبیر بن بکار، اخبار الموفقیات، ص ۵۸۷.

۱۲۷. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۸۹؛ و انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۵.

۱۲۸. غلامحسین زرگری نژاد، تاریخ صدر اسلام، ص ۶۹ و ۷۴.

۱۲۹. موسوعة کلمات الامام الحسین(علیه السلام)، ص ۲۹۰ و ۲۹۱.

۱ — مهم ترین علت، ورود عبیدالله بن زیاد به کوفه است. وی هنگامی که در بصره بود، توسط منذر بن الحارود^(۱۳۰) از فرستادن نامه امام حسین(علیه السلام) به مردم بصره آگاه شد و پیک امام (سلیمان) را کشت. اشراف هوادار حکومت اموی در کوفه قبلاً یزید را از آمدن مسلم به کوفه خبردار کرده بودند. با رسیدن نامه امارت کوفه از طرف یزید، ابن زیاد به کوفه آمد. مردم کوفه به گمان ورود امام به او خیرمقدم می گفتند. او بدون هیچ مقاومتی وارد قصر شد و کنترل اوضاع را در دست گرفت.

۲— مسلم بن عقیل با شنیدن خبر ورود ابن زیاد به کوفه، خانه مختار را ترك کرده وارد خانه های بن عروه^(۱۳۱) گردید و مخفیانه از مردم کوفه بیعت می گرفت. معقل^(۱۳۲) — جاسوس ابن زیاد — توانست از طریق مسلم بن عوسجه به محل اختفای مسلم پی برد و از برنامه ترور ابن زیاد به وسیله مسلم نیز آگاه شد. ابن زیاد پس از دریافت این اطلاعات، های را دست گیر کرد و به شهادت رساند. در این هنگام مسلم قصر ابن زیاد را محاصره کرد.

این محاصره کامل نبود و ابن زیاد از طریق درب الرومیین^(۱۳۳) با اشراف کوفه در ارتباط بود. ارتباط سران شیعه نیز در این محاصره با مسلم و محاصره کنندگان روشن نیست. در يك احتمال ضعیف می توان نتیجه گرفت که محاصره قصر به قصد تصرف آن نبوده، بلکه به خاطر جلوگیری از غافل گیری و گرفتار نشدن مسلم و سران شیعه بوده است. به همین دلیل افراد به سرعت از اطراف مسلم پراکنده شدند و او در کوچه های کوفه تنها و سرگردان ماند.

اگر مسلم در جریان محاصره قصر می توانست ابن زیاد را از آن جا بیرون براند یا او را بکشد و بر خزانه کوفه مسلط شود، نیروی او چند برابر می گردید و شمشیرهای زیادی به خدمتش درمی آمدند. به طوری که با ورود امام به کوفه به کلی اوضاع تغییر می کرد و امام نیز با تحریک انگیزه ها، دل های کوفیان را بیشتر به خود جذب می نمود. حتی در اندک مدتی با پیوستن بصره و حجاز حکومت امام نیز گسترش می یافت. بیست سال سلطه امویان و ظلم و جور آنها نیز باعث می شد که قدر حکومت آل علی(علیه السلام) را بدانند.

جواب نامه عده ای از مردم بصره و اعلام همراهی آنان نیز به دست امام حسین(علیه السلام) رسیده بود.^(۱۳۴) «شريك بن اعور» از بزرگان بصره هم قبل از فوت قول جلب همراهی مردم بصره را به مسلم داده بود.^(۱۳۵) هم چنین ابن زبیر در حجاز فعالیت خود را آغاز کرده در مخالفت با حکومت یزید با امام هم رأی بود.

بعد از تسلط نظامی، امام این ظرفیت را دارا بودند که مردم را از چشمه جوشان علوم خود بهره مند ساخته و آنها را از بی تفاوتی بیرون آورده و با سال ها جریان شیعه زدایی معاویه مبارزه نمایند. با توجه به مقبولیت امام در نزد عامه مردم، نیاز به تهدید و تطمیع حکام اموی هم نبود. این مقبولیت در هنگام ورود ابن زیاد به کوفه معلوم بود و مردم او را به جای امام می پنداشتند.

از نکات مبهم تاریخ؛ غیبت سران شیعه در جریان محاصره قصر به وسیله مسلم بن عقیل است که در کنار او نبودند. برخی از آنان مانند حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و ابونمامه صائدی در کربلا حاضر شدند، ولی بزرگانی چون سلیمان بن سرد خزاعی، رفاعه بن شداد بجلي و مسیب بن نجبه فزاری در صحنه کربلا هم حاضر نشدند. آنها قصد پیوستن به امام را هم نداشتند، زیرا بعدها در جنبش تواین به عمل خود اقرار دارند. هم چنین به درستی معلوم نیست که چرا محاصره قصر ابن زیاد بوسیله مسلم به صورت کامل نبوده است و ابن زیاد از طریق درب الرومیین با اشراف هوادار امویان ارتباط داشته است.

۱۳۰. وقعة الطف، ص ۱۰۷؛ الاخبار الطوال، ص ۱۷۶.

۱۳۱ — همان، ص ۱۱۱؛ الاخبار الطوال، ص ۱۷۷؛ الفتوح، ص ۸۱۸ به بعد.

۱۳۲. همان، ص ۱۱۲ — ۱۱۵؛ الاخبار الطوال، ص ۱۷۸.

۱۳۳. همان، ص ۱۲۳؛ تجارب الامم، ج ۲، ص ۴۸.

۱۳۴. موسوعه کلمات الامام الحسین(علیه السلام)، ص ۳۱۸.

۱۳۵. وقعة الطف، ص ۱۱۴؛ و الاخبار الطوال، ص ۱۷۸.

مسلم پس از این واقعه با فرا رسیدن شب، در کوچه سرگردان ماند. تا این که شب را در خانه زنی به نام طوعه^(۱۳۶) گذراند. هنگام صبح با جاسوسی پسر این زن غافل گیر شد و پس از نبردی جانانه دست گیر و شربت شهادت نوشید.

نکته قابل توجه در جریان کار مسلم در کوفه، لو رفتن محل اختفای او در خانه های و بعد در خانه همین زن با جاسوسی است.

مسلم قبل از شهادت به محمد بن اشعث وصیت کرده بود تا کسی نزد امام بفرستد و او را از آمدن به کوفه بازدارد. پیک محمد بن اشعث در زباله (میان راه کوفه) خیر را به امام رساند.^(۱۳۷)

امام حسین(علیه السلام) در روزی که مسلم به شهادت رسیده بود، از مکه خارج شدند و در بین راه قیس بن مسهر و عبدالله بن یقظر^(۱۳۸) (برادر رضاعی خود) را با نامه هایی به کوفه فرستادند.

خبر شهادت های بن عروه و مسلم در بین راه قبل از زباله، در ثعلبیه^(۱۳۹) به امام رسید و در حضور همراهان مطرح شد. در این مرحله دیگر احتمال امکان تشکیل حکومت به وسیله امام حسین(علیه السلام) در کوفه کاهش یافته بود. شاید نفس اهمیت این هدف در مقابل اهداف فرضی دیگر بوده است که امام فرمان حرکت دادند. پراکندگی یاران هم تا این مرحله و پس از خیر مذکور گزارش نشده است.

بنابراین با توجه به عدم دلیلی برای بازگشت، احتمال ترور در حجاز، آرزوی بیست ساله شیعیان در برپایی حکومت و این که برادران عقیل قصد خون خواهی داشتند،^(۱۴۰) امام فرمان ادامه حرکت دادند.

برخی دیگر نیز به امام گفتند: شخصیت شما بالاتر از مسلم است و مردم کوفه به شما رو خواهند آورد.^(۱۴۱) در زباله، خبر شهادت عبدالله یقظر رسید و امام یاران را رخصت رفتن و عدم همراهی دادند. نکته قابل ذکر این که بسیاری در این محل امام را ترك کردند^(۱۴۲) برخلاف وجود برخی از شرایط قبلی، در کنار امام نماندند، در حالی که عده کمی هم چنان همراه امام باقی ماندند و این عبرت دیگری است.

۳- در برخورد با سپاه حر، امام حسین(علیه السلام) مسیر کاروان را برای بازگشت تغییر دادند،^(۱۴۳) ولی حر مانع شد. به نظر می رسد که قصد امام برای بازگشت، واقعی باشد، اما با توجه به وجود خطر جانی در حجاز، می توان گفت که امام می خواست قیامش انتحاری خوانده نشود. بنابراین با وجود سپاه حر، کاروان امام در کربلا فرود آمد. در کربلا عمر بن سعد به طمع حکومت ری^(۱۴۴) در مذاکرات^(۱۴۵) خود با امام به نتیجه نرسید و سرانجام در رقابت با شمر بن ذی الجوشن جنگ را با امام آغاز کرد. ابن زیاد، شمر را فرستاده بود تا این سعد، یا فرماندهی را به شمر واگذارد یا کار جنگ را يك سره کند. بدین ترتیب حادثه بزرگ کربلا و شهادت مظلومانه امام حسین(علیه السلام) شکل گرفت.

۱۳۶. الفتوح، ص ۸۵۷.

۱۳۷. موسوعة کلمات الامام حسین(علیه السلام)، ص ۳۴۹.

۱۳۸. همان، ص ۳۳۹ — ۳۴۰؛ الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۷۰.

۱۳۹. همان، ص ۳۴۳.

۱۴۰. همان، ص ۳۴۴.

۱۴۱. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۰۳؛ الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۷۵؛ مقتل الحسين للخوارزمی، ج ۱، ص ۳۲۸.

۱۴۲ — موسوعة کلمات الامام الحسين(علیه السلام)، ص ۳۴۸.

۱۴۳. الاخبار الطوال، ص ۱۸۷؛ الفتوح، همان، ص ۸۷۸ — ۸۷۹؛ مقتل الحسين للخوارزمی، ج ۱، ص ۳۳۲؛ لوف، همان، ص ۹۲؛ همان، ص ۳۵۷ —

۳۵۹.

۱۴۴. الاخبار الطوال، ص ۱۸۹.

۱۴۵. موسوعة کلمات الامام الحسين(علیه السلام)، ص ۳۸۶ — ۳۸۹.

آثار و پیامدهای شهادت امام حسین(علیه السلام)

- ۱- تأثیر عاطفی شدید در مواجهه با خاندان مصیبت زده و شنیدن سخنان آنها که به صورت گزارش هایی از خوارق عادات در منابع پس از حادثه آمده اند.
- ۲- رسوایی هیئت حاکمه تا جایی که یزید مورد لعن قرار گرفت و گناه کشتن فرزند پیامبر را به گردن ابن زیاد انداخت. (۱۴۶)
- ۳- احیای سنت جانبازی در راه دین و روح آزادگی در جامعه و جدا شدن از عادت اطاعت محض امیر زورگو به خاطر «عطا» و کم شدن نفوذ اشراف و زاهدان عوام فریب، بطوری که عبدالله عقیف ازدی در اولین سخنرانی عیدالله بن زیاد پس از جنگ، فریاد اعتراض خود را در مقابل دشنام و ناسزای عیدالله نسبت به امام حسین(علیه السلام) در مسجد کوفه بلند کرد.
- ۴- آغاز قیام ها و شورش ها در سراسر امت اسلام به خون خواهی حسین(علیه السلام) که به سرنگونی بنی امیه انجامید؛ نظیر قیام توابین، شورش مدینه و مکه، انقلاب مختار بن ابی عبیده ثقفی، قیام زید بن علی بن الحسین (علیهم السلام) و پسرش یحیی.
- ۵- اتحاد و انسجام گروه های شیعی و جدایی تدریجی آنها از سایر فرق. گروه های شیعی، امامت را تنها حق الهی علی(علیه السلام) و امامان پس از او می دانستند، نه خلفای دیگر. این مطلب در فحوای کلام امام حسین(علیه السلام) در جریان حرکت به سوی کربلا و نیز در سخنان یارانش موجود است.